الإسلام والإلحاد وجها لوجه

گریز از الحاد به سوی اسلام

گریز از الحاد به سوی اسلام

پرسش و پاسخ

بسم الله والحمدلله و درود و سلام بر فرستادۀ الله و بر آل و اصحاب او و همۀ کسانی که از ایشان پیروی کنند؛ و بعد:

این کتابچه ای است تحت عنوان: «گریز از الحاد به اسلام».

کتابچۀ پیشِ رو در باب «طبیعت الحاد» و ایرادهای آن و تناقض الحاد با بدیهیات عقلی و فطرت بشری سخن می گوید.

همچنین این کتابچه برخی از براهین اثبات وجود خالق سبحانه و تعالی را عرضه می کند.

ما الله عزوجل را از طریق عقل می شناسیم. الله تعالی می فرماید:

{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ} ﴿٣٥﴾

{آیا آنان از هیچ آفریده شده اند یا خود آفرینندۀ خویشند؟} (٣٥)

سورۀ طور.

بر اساس عقل تنها سه احتمال موجود است که چهارمی ندارد:

نخست: اینکه ما بدون خالق آفریده شده باشیم {آیا از هیچ آفریده شده اند؟} که این غیرممکن است؛ چطور ممکن است بدون خالق، خلق شده باشیم؟

دوم: اینکه خودمان، خود را آفریده باشیم {یا خود آفرینندۀ خویشند؟} که این نیز محال است؛ چگونه می شود پیش از آنکه خلق شده باشم، خودم را بیافرینم؟

بنابراین بر اساس عقل تنها یک احتمال سوم باقی می ماند که این آیۀ کریمه دربارۀ آن چیزی نگفته زیرا بدیهی است؛ اینکه ما خالقی داریم که ما را آفریده است.

بنابراین ما الله را به واسطۀ عقل می شناسیم.

همینطور ما الله را بر اساس فطرت می شناسیم.

ما بر اساس فطرت خود می دانیم که بت ها و طبیعت، قدرت خلقت هستی و حتی ایجاد باکتری و انسان را ندارند و نمی توانند کارکردهای بدن انسان را به این شکل تنظیم کنند و چنین آفرینش دقیقی را از اتم تا کهکشان ایجاد کنند.

هم بتهایی که کافران آن را می پرستیدند و هم طبیعتی که ملحد به آن ایمان دارد، هر دو نیازمند خالقند.

نه بتها و نه طبیعت از خود کاره ای نیستند و قدرت تنظیم هورمونهایی که درون تو است را با این میزان شگفت انگیز ندارند، و قدرت قرار دادن دی ان ای را که شامل میلیونها دیتا در داخل هر سلول است را ندارند، و از ایجاد هیچ چیزی حتی ایجاد خود ناتوانند.

خالق این جهان با این شگفتی ها همان خالق بزرگ دانای توانای حکیم ـ سبحانه و تعالی ـ است.

سپس این کتابچه به مناقشهٔ شبهات ملحدان و تلاش سفسطه گونهٔ آنان در برابر ادلهٔ عقلی و فطری بر وجود خالق می پردازد.

یکی از مشهورترین سفسطه های آنان، قائل بودن به «ظهور تصادفی هستی» است و این به سبب عدم فهم یا نادیده گرفتن اصل احتمالات است؛ زیرا تصادف نیز دو شرط دارد که از آن جدا نمی شود.

و آن دو: زمان و مکان است.

تصادف مشروط به زمانی است که در آن اثر خود را پدیدار سازد.

و مشروط به وجود مادی و مکانی ای است که در آن مفعول خود را تولید نماید.

حال چگونه می توان برای تصادف در ایجاد هستی نقشی قائل شد، در حالی که جهان ما از لازمان و لامکان و در نتیجه از عدم تصادف آمده است؟

سپس کتابچه به عرضهٔ برخی از ادلهٔ عقلی برای ضروری بودن وجود دین و معنی دین و ضروری بودن تسلیم شدن در برابر پروردگار جهانیان و گردن نهادن به امر او می پردازد، زیرا تسلیم شدن در برابر الله و گردن نهادن به او با اطاعت، همان حقیقت دین است.

تو در برابر پروردگارت فروتنی پیشه می کنی، و خالق و رازق خود را و کسی را که هرگونه منت و نعمت و هدایت را ارزانی تو داشته است عبادت می کنی.

عبادت، حق الله بر بندگان اوست، زیرا او سبحانه و تعالی است که ما را سرشته و زنده کرده و روزی و هدایت عطا کرده و پیامبرانش را به سوی ما فرستاده تا ما را بیازماید و مورد ابتلا قرار دهد که کدام یک از ما نیکوکارتریم، بنابراین عبادت حق الله بر ماست:

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ} ﴿٢﴾

{همان ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر هستید، و او ذات شکست ناپذیری است که بسیار آمرزنده است} (٢)

سورۀ ملک.

سپس در مرحله ای دیگر، کتابچه به ارائۀ ادله ای برای صحت اسلام و بیان این حقیقت می پردازد که الله از انسانها هیچ دینی جز اسلام را نمی پذیرد. الله تعالی می فرماید:

{وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ} ﴿٨٥﴾

{و هرکس دینی غیر از اسلام بجوید؛ الله هرگز از او نمی پذیرد، و او در آخرت از زیانکاران است} (٨٥)

سورۀ آل عمران.

زیرا اسلام همان دینی است که الله همۀ پیامبرانش را با آن فرستاده است.

ویژگی اساسی اسلام آن است که شامل معنای تسلیم شدن در برابر الله و عبادت او به تنهایی است.

و اسلام کامل ترین شریعتی است که به تسلیم شدن در برابر الله فرا می خواند.

و آن تنها دینی است که به سوی توحید خداوند فرا می خواند، همان توحیدی که همۀ پیامبران به آن فرا خوانده اند.

زیرا همۀ پیامبر بر عقیدۀ توحید بودند، اگر چه شرایعشان گوناگون بود.

الله تعالی می‌فرماید

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ} ﴿٢٥﴾

{و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به او وحی کردیم که [به مردم بگوید]: «معبودی [به حق] جز من نیست؛ پس تنها مرا عبادت کنید} (۲۵)

سورۀ انبیاء.

بر این توحید امروزه روی زمین هیچ دینی جز اسلام نمانده است، در حالی که همۀ منتسبان به دیگر شرایع کم یا زیاد گرفتار شرک شده اند زیرا پس از مرگ پیامبران و پس

از آنکه مردم توحید را ترک گفتند، مردمان به مرور زمان دچار شرکیاتی شدند و امروز هیچ دینی بر آن توحید خالصی که پیامبران آوردند نمانده جز دین اسلام.

سپس این کتابچه با بیان اینکه چگونه انسان می تواند مسلمان شود و معنای اسلام و ضرورت آن به پایان می رسد.

اسلام به همهٔ پرسشهای وجودی که در ذهن هر انسانی می گذرد پاسخ گفته است: از کجا آمده ایم و چرا اینجا در این جهان هستیم و به کجا می رویم؟

اسلام به همهٔ این پرسشها در یک آیه از قرآن پاسخ داده است. الله سبحانه و تعالی می فرماید:

{وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} ﴿٢٢﴾

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است بازمی دارد؟! [در حالی که] به سوی او بازگردانیده می شوید} (٢٢)

سورهٔ یس.

از کجا آمده ام؟ الله مرا آفریده است {آنکه مرا آفریده است}.

و به کجا در حال رفتنم؟ به سوی الله می روم تا مرا برای کارهایم محاسبه کند

(وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

{و به سوی او بازگردانیده می شوید}

برای چه به این دنیا آمده ام؟ برای عبادت الله و برای آنکه آزموده شوم.

چرا الله را عبادت می کنم؟ طبیعی است که الله را عبادت می کنم که مرا آفرید و این طبیعت رابطهٔ میان بنده و پروردگار اوست، اینکه بنده پروردگارش و خالقش را بپرستد (وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي).

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است باز می دارد}.

تنها یک آیه، مهم ترین سه پرسشی که بشر را حیران کرده، پاسخ داده است

{وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} ﴿٢٢﴾

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است بازمی دارد؟! [در حالی که] به سوی او بازگردانیده می شوید} (٢٢)

سورهٔ یس.

اسلام، شریعت الله برای جهان است.

و اسلام یعنی آنکه بنده خود را به الله تسلیم کند، در برابر او فروتن باشد و تحت طاعت او باشد و در برابر خالق و مولایش گردن نهد.

الله تعالی می‌فرماید

{وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّـهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ} ﴿٢٢﴾

{و هرکه خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم الله کند قطعا به ریسمان استوارتری چنگ زده است} (٢٢)

سورۀ لقمان.

زیرا اسلام یعنی آنکه در هر امر کوچک و بزرگی در زندگی ات بندگی الله را به جای آوری. الله تعالی می فرماید:

{قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّـهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾}

{بگو: همانا نماز و ذبح من، برای الله پروردگار جهانیان است} (١٦٢)

که شریکی برای او نیست و به آن امر شده ام و من نخستین مسلمانانم} (١٦٣)

سورۀ انعام.

نمازم و دیگر عباداتم و زندگی ام و مرگم برای الله پروردگار جهانیان است. هر کاری که می کنم برای الله است، برای الله نماز می گزارم، برای الله از پدر و مادرم اطاعت می کنم، درس می خوانم و آموزش می بینم تا برای الله به مردم سود برسانم، و می خوابم تا قوی شوم و فردا بتوانم آنچه الله مرا به آن امر کرده انجام دهم.

این عبودیت الله در همهٔ کارهاست، و این از مهمترین مظاهر و نشانه های تسلیم بودن در برابر الله است.

گرسنگی شناختی، یعنی گرسنگی برای شناخت، مهمترین چیزی است که ما را به خود مشغول می دارد و چیزی جز اسلام آن را سیر نخواهد کرد...

در حالی که الحاد برای انسانی که می داند به دنیا آمده تا بمیرد، کافی نیست.

این کتاب به مثابهٔ یک وعدهٔ علمی و عقلی دربارهٔ اشکالات الحاد، و برخی از دلایل درستی اسلام است...

و این وعدهٔ معرفتی به شکل پرسش و پاسخ است...

با برکت الله آغاز می کنیم

۱ - معنای الحاد چیست؟

پاسخ: الحاد یعنی: رد اعتقاد به هرگونه نیروی غیبی.

ملحد، خالق و پیامبران و رستاخیز را انکار می کند.

۲ - ایرادی که از الحاد می گیرید چیست؟

پاسخ: الحاد نیازمند ایمانی است خیلی بالاتر از ایمان دینی.

اما این ایمان بر فرضهای متوهمانه و خیالاتی اشتباه بنا شده است، برعکس ایمان دینی که بر بدیهیات فطری و قطعیاتی که با چشمان خود آن را رصد می کنیم و مبادی عقلی و براهین شرعی استوار شده است.

برای آنکه ملحد شوی باید همهٔ اینها را تصور کنی: الف- هیچ به هیچ افزوده شده و چیز بسیار عظیمی از آن شکل گرفته است... جهانی شگفت انگیز در اوج زیبایی و دقت و چارچوب های اعجاب انگیز. ب- تصادف به پیدایش چارچوب های اعجاب انگیز و قوانین ثابت فیزیک انجامیده که جهان از آن شکل گرفته است؛ در حالی که مکان و زمان دو شرط تصادف هستند و جهان از لامکان و لازمان آمده و در نتیجه از عدم تصادف شکل گرفته است! ج- بی نظمی و محیط زمین در دوران های نخستین، زندگی و باکتری ها و انسان را پدید آورده، در حالی که عقل بشری در اوج جبروت خود اکنون نمی تواند ساده ترین جلوه های حیات را پدید آورد. د- همهٔ ارزش های اخلاقی که اکنون درستی آن را پذیرفته ایم و اکنون بیشتر آن در سمت و سویی کاملا متضاد با ماده در حرکت است از تولیدات ماده است زیرا اساسیات اخلاقی به مثابهٔ نوعی هزینه مادی و در ترازوی مصلحت دنیایی چیزی جز زیان نیست. تو باید به همهٔ این محالات عقلی ایمان بیاوری تا بتوانی وارد عرصهٔ الحاد شوی.

هـ- در الحاد، هیچ مستند عقلی و مادی وجود ندارد که مانع از کشتار همهٔ مردم زمین باشد.

زیرا جهان مادی چیزی به نام نادرست و درست را نمی شناسد.

بنابراین از منظر الحادی کشتار همهٔ مردم زمین با زنده نگاه داشتن آنان یکی است.

پس ایمان نیز بر اساس یک ایمان بنا شده، اما ایمانی بی اثر از علم یا نقل یا عقل یا اخلاق.

۳- دلیل وجود خالق چیست؟

پاسخ: دلایلی بسیار، اما به دو دلیل اکتفا می کنیم:

۱- دلیل ایجاد.

۲- دلیل عنایت و استواری (محکم کاری و دقت آفرینش).

۴- معنای دلیل ایجاد چیست؟

پاسخ: دلیل ایجاد یعنی اینکه:

هر چیز مُحدَثی - یعنی هر چیزی که پس از آنکه وجود نداشته، به وجود آمده - نیازمند یک مُحدِث، یعنی وجود آورنده است.

و اینگونه دلایلی بی شمار برای وجود خالق سبحانه و تعالی خواهیم داشت.

زیرا هر ذره ای در این هستی دلیلی است بر خالق، چراکه همه چیز مُحدَثی که به وجود آمده دلیلی است بر خالقِ به وجود آورنده.

و چون به وجود نگاه می کنی متوجه می شی که این وجود عارض و متغیر است و دائمی یا ازلی نیست، و در نتیجه خوداکتفا نیست و این باعث می شد با عقل خود به قطعیت

دریابی که خالقی دارد و در نتیجه به مجرد نگاه به عالم، نگاهت متوجه به وجود آورندۀ آن شود.

برای همین چه بسیار است آیات قرآن که نگاه ها را به عالم و موجودات اطراف ما فرا می خوانند. الله تعالی می فرماید:

{قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ} ﴿١٠١﴾

{بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه چیزی است و آیات و هشدارها برای قومی که ایمان نمی آورند چه سودی دارد؟} (١٠١)

سورۀ یونس.

و الله تعالی می فرماید:

{أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم ۗ مَّا خَلَقَ اللَّـهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ} ﴿٨﴾

{آیا در خویشتن نیندیشیده اند که الله آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است را فقط به حق آفریده، و برای بقای آن دو سررسیدی مشخص قرار داده است، اما بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان کافر هستند} (٨)

سورۀ روم.

و الله تعالی می فرماید:

{أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّـهُ مِن شَيْءٍ} ﴿١٨٥﴾

{آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و هر چیزی که الله آفریده ننگریسته اند؟} (١٨٥)

سورۀ اعراف.

پس هر آنچه مُحدَث است (نبود و سپس ایجاد شده) دلیل مستقیمی است بر به وجود آورنده.

٥- معنای دلیل عنایت و اِتقان چیست؟

پاسخ: دلیل عنایت و اتقان یعنی اینکه:

هر آنچه مطلقا در این هستی وجود دارد مانند کوارک ها ـ که ریزترین جرم مادی رصد شده هستند و بنیان اتم را شکل می دهند ـ تا کهکشان ها، دارای سطحی از پیچیدگی کارکردی است.

یعنی یک وظیفه را که مخصوص آن است و مهم و تعیین شده است انجام می دهد.

هرگونه پیچیدگی کارکردی در طبیعت یک مرحلۀ اضافه بر صرف وجود است.

زیرا وجود داشتن یک مرحله است.

و پیچیدگی درون یک چیز موجود، مرتبه ای است زائد بر مجرد وجود.

و هر آنچه در اطراف تو وجود دارد، به شکل خاص برای انجام یک وظیفهٔ معین طراحی شده است.

بنابراین هر آنچه دور و بر تو هست دارای یک پیچیدگی عملکردی است.

این پیچیدگی عملکردی خودش دلیل صنع و ایجاد است.

بنابراین قطعا باید به وجود آورنده ای باشد.

«چراغ» یک مثال برای این پیچیدگی کارکردی است.

لامپ الکترونیک از این اجزا تشکیل شده است:

۱- رشتهٔ تنگستن.

۲- سیم سربی که برق را به رشتهٔ تنگستن می رساند.

۳- گاز بی اثر: این گاز رشتهٔ تنگستن را حفظ می کند و به رشته و برق واکنش نشان نمی دهد.

۴- شیشه: مانع از ورود هوا یا خروج گاز بی اثر می شود، وگرنه رشته خواهد سوخت.

۵- پایهٔ لامپ: لامپ را به منبع برق وصل می کند و مسیر ورود جریان برق است.

این لامپ برقی داری یک سیستم پیچیده است که نمی توان ساده ش کرد، و در نتیجه نشانه ای است عقلی برای یک سازندهٔ دقیق.

کسی که ساختار پیچیده و استوار را از لامپ نفی کند یا ظهور آن را به تصادف نسبت دهد باید برای این فرضش دلیل بیاورد!

آنکه این لامپ را ساخته کاملا معنای برق و جریان آن و فایدهٔ لامپ و حساسیت رشتهٔ لامپ را می داند. از این رو وجود لامپ دلالت مسقتیم دارد به اینکه یک سازندهٔ مُتقِن دارد نه تصادف، به صرف آنکه لامپ های گوناگونی دقیقا به این شکل وجود دارند!

در همین سطح از استدلال عقلی درمی یابیم که سازمان پیچیده ای از نظر عملکرد - مانند انسان - یک به وجود آورنده و سازنده دارد.

لامپ از پنج جزء تشکیل شده است...

حال آنکه هر سلول انسان از چهار میلیارد جزء تشکیل شده است.

چهار میلیارد «دستور العمل» که عملکرد موجود زنده را شکل می دهند، و آن را دئوکسی ریبو نوکلئیک اسید یا ژنوم یا دی ان ای می نامند. این دستور العمل ها در هستهٔ هر سلولی از سلول های تو هستند.

حال اگر گمان کنی که ۵ جزء تشکیل دهندهٔ لامپ سازنده دارد و تو سازنده ای نداری، این مشکل توست.

{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ} ﴿٣٥﴾

{آیا آنان از هیچ آفریده شده اند یا خود آفرینندهٔ خویشند؟} (۳۵)

سورهٔ طور.

به طور مطلق هر آنچه در اطراف تو هست، دارای پیچیدگی است و چیزی در طبیعت و در اتم و در افلاک و در بدن تو نیست که سطحی از پیچیدی علمکری نداشته باشد.

زیرا پیچیدگی عملکردی و عملکرد هر اتم و هر مولکول، همهٔ اموری است که در هر چیزی در این هستی موجود است.

الله تعالی می‌فرماید

{إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّـهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ} ﴿١٦٤﴾

{همانا در آفرینش آسمانها و زمین و در پی هم در آمدن شب و روز، و در کشتیها که بر روی آب دریاها روانند، و به مردم نفع می رسانند و در آبی که الله از آسمان فرستاده و با آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده، و در موجودات زنده ای که در زمین پراکنده ساخته است، و در گردانیدن بادها از یک سو به سویی دیگر و در ابرهای مسخّر بین آسمان و زمین [در تمام این موارد] دلایل آشکاری برای کسانی است که خرد می ورزند} (۱۶۴)

سورهٔ بقره.

آیات در این باره بسیار است؛

و تنها آنکه از خردش استفاده کند، پند می پذیرد

{وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ} ﴿٧﴾

{و پند نمی پذیرند، جز صاحبان خرد} (٧)

سورهٔ آل عمران.

آنکه از عقل خود استفاده کند و در وجود بنگرد (دلیل ایجاد) و به دقت و عملکرد موجودات نظر بیندازد (دلیل عنایت و اِتقان) به قطع، به درستی دلالت بر «به وجود آورنده» از نظر عقلی پی می برد.

۶- اما چرا انسان و دیگر موجودات زنده از موجودات ابتدایی بسیار ساده به وجود نیامده باشند؟

پاسخ: اینجا دو مشکل پیش می آید:

چالش نخست: حتی یک دلیل مبتنی بر رَصَد و مشاهده وجود ندارد که دال بر انتقال یک نوع از موجودات زنده به نوع دیگر باشد، بدون در نظر گرفتن این جهش فرضی هولناک مبنی بر اینکه انسان از موجودات زندهٔ ابتدایی شکل گرفته باشد.

ملحد چگونه می تواند به این فرض معدوم عاری از هر دلیل مستقیمی ایمان بیاورد، و سپس استدلال عقلی دینی ما را رد کند؟

چالش دوم: بر اساس نظریهٔ حداقل ژن ها (Minimum gene set concept) هیچ موجود زنده ای هرچقدر ساده باشد، نمی تواند کمتر از دویست ژن داشته باشد.

حداقل ژن ها یعنی میزانی که اگر ژن های موجود زنده ای از آن کمتر باشد، نمی تواند زنده بماند.

بنابراین اگر تعداد ژن ها حتی یک ژن کمتر از این حداقل باشد، موجود زنده نخواهد بود.

ژن یک رشتهٔ حاوی دستور العمل هایی است که بیشترین کدهای وراثتی را در بر دارند و داده ها را در خود نگه می دارند.

پس اینجا حداقل ژن هایی وجود دارد که برای حیات ضروری است. مجموعه ای از این ژن ها اطلاعات مربوط به انرژی را در خود دارند ـ زیرا هیچ موجود زنده ای بدون انرژی نمی تواند زنده باشد ـ و مجموعه ای دیگر از ژن ها اطلاعات مربوط به غذا را در خود دارد، و ژن هایی دیگر اطلاعات مربوط به تولید مثل، و دیگر ژن ها اطلاعات مربوط به عملکردهای اساسی حیات و همینطور تا پایان.

دانشمندان حداقل ژن های ضروری برای حیات را محاسبه کردند و به این نتیجه رسیدند که این تعداد نمی تواند کمتر از دویست ژن باشد.

مؤسسهٔ کریگ وِنتر به این نتیجه رسیده که حد اقل ژنها نمی تواند کمتر از سیصد و هشتاد و دو ژن باشد.[1]

علما به این پی برده اند که مایکوپلاسما (Mycoplasma) که ریزترین موجود زندهٔ زمین است، دارای ۴۶۸ ژن است.

اگر قضیه فقط ماده باشد و جهان تنها یک سیستم مادی باشد، برای رسیدن از هیدروژن به انسان، باید از صفر ژن شروع کنیم!

اما علم به ما می گوید که چیزی به نام صفر ژن یا یک ژن یا حتی صد ژن وجود ندارد. علم می گوید: ما حداقل به مجموعه ای بزرگ از اطلاعات نیاز داریم وگرنه هیچ موجود زنده ای از همان آغاز پدیدار نمی شد.

بنابراین در طبیعت چیزی به نام موجودات ابتدایی نداریم، بلکه همهٔ منظومه های طبیعی آغازی شگفت انگیز و مستقل دارد!

---

[1] J. Craig Venter Institute (JCVI) conducted a study to find all the essential genes of M. genitalium through global transposon mutagenesis. As a result they found that 382 out of 482 protein coding genes were essential.

این شگفتی در نظام اطلاعاتی که پیش از ظهور هر موجود برایش دستور العمل ها را می نویسد، این شگفتی همواره مانعی خواهد بود در برابر الحاد و منکران آفرینش الهی.

تو در برابر چهار میلیارد دستور العمل خاص قرار داری که در هستهٔ هر سلولی از سلول هایت قرار داردکه کارش تعیین وظایف حیاتی دقیق هر سلول است.

ملحد چنین تصور می کرد که موجوداتی ابتدایی بوده اند که از صفر ژن آغاز کرده اند، اما نظریهٔ حداقل ژن ها پایانی بود برای این تخیل.

زیرا موجودات زنده از همان آغاز با نوعی پیچیدگی عملکردی ظاهر شده اند و اگر این پیچیدگی نبود هرگز پا به عرصهٔ وجود نمی گذاشتند.

۷- چه مثال هایی را می توانید برای دلیل عنایت و اتقان بیاورید؟

پاسخ: مثال ها برای این دلیل پرشمار است.

و همهٔ کتاب های زمین نیز برای آن کافی نیست.

{وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّـهِ ۗ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} ﴿۲۷﴾

{و اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و دریا جوهر شود و هفت دریای دیگر به یاری اش بیایند، کلمات الله پایان

نمی یابد، به راستی که الله شکست ناپذیر بسیار دانا است} (۲۷)

سورۀ لقمان.

هر ذره ای در این جهان دلیلی است بر عنایت [الهی]، چه امروز به این حقیقت پی ببریم و چه فردا از آن آگاهی یابیم.

الف- مثلا انسولین - هرمون هضم گلوکوز - توسط پانکریاس و دقیقا به همان میزانی که شکر مصرف کرده ای ترشح می شود.

ب- قدرت پمپاز خون توسط قلب با نیرویی که عضلات برحسب تلاش فرد نیاز دارند برابر است.

ج-دریچه های معده، برای آنکه غذا به دهانت برنگردد و باعث آزارت نشود.

د- دریچه های پایان رودۀ بزرگ، تا لباست در هر لحظه کثیف نشود.

هـ- استخوان جمجمۀ تو در آغاز سفت نیست تا به آسانی از شکم مادر خارج شوی، چون در غیر این صورت بدون شکستگی از رحم خارج نمی شد، و این استخوان ها کاملا رشد نمی کند مگر بعد از رشد کامل مغز.

و- همۀ رشته های عصبی (آکسونها) تو که پیام های الکتریکی را منتقل می کنند با یک پوشش عایق شده اند -

کاری که ما با سیم های برق می کنیم - تا آنکه پیام های الکتریکی پراکنده نشوند یا باعث آزار تو نگردند.

ز- الکترون با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه به دور هسته می چرخد و در غیر این صورت به سبب قدرت جاذبه، با هستهٔ دارای بار مثبت به سوی هسته سقوط می کرد و جهان پیش از آنکه آغاز شود فرو می پاشید و این سرعت، سرعتِ ایده آل برای شکل گیری اتم است.

ح- هنگامی که دو هستهٔ هیدروژن با یکدیگر همجوشی می کنند 0.007 % از حجم هیدروژن تبدیل به انرژی می شود و اگر این حجم به جای آنکه 0.007 % باشد 0.006 % بود، پروتون با نوترون همجوشی نمی کرد، و در آن صورت جهان تنها هیدروژن بود و دیگر عناصر شکل نمی گرفتند و اگر این جرم به جای آنکه 0.007 % باشد، 0.008 % می بود، این همجوشی بسیار سریع رخ می دهد و باعث می شد هیدروژن فورا از جهان ناپدید شود و حیات غیر ممکن می شود، بنابراین، این عدد باید بین 0.006 % و 0.008 % باشد.

ط- جرم الکترون (Electron mass) تنها 0.2% از جرم نوترون (Neutron mass) را تشکیل می دهد و این جرم، جرمِ استاندارد برای شکل گیری هسته است.

ی- غنچه ها بعد از بیرون آمدن مستقیما به سوی منبع نور روی می گردانند و ریشه ها رو به پایین حرکت می کنند. غنچه ها نسبت به نور به شدت حساسند و همهٔ اطلاعاتی که

برای عملکرد خود به آن نیازمند هستند را به صورت دستورالعمل در داخل بذر دارند. همچنین هورمون هایی، رشد عمودی و جانبی گیاه را کنترل می کنند و همچنین جهت ریشه ها را، و همهٔ اینها به صورت کدهایی در داخل بذر موجود است.

ک- در حالی که میوهٔ خوشمزه را می خوری و بذر خشک بی مزهٔ آن را دور می اندازی، با این کارت به میوه اجازه می دهی که ژن های خودش را منتقل کند. میوه طعم خوشمزهٔ خودش را به تو می دهد در حالی که ژن های خود ـ یعنی اصل حیاتش را ـ در دل بذر خشک محکم خود جا داده که اصلا برای تو جذاب نیست و همین که این بذر را به زمین بیندازی در صورت مهیا بودن شرایط مناسب، بذر شروع به تشکیل یک درخت میوه می دهد که دارای تنه و شاخه و ریشه است، و همهٔ اینها در گیاهانی رخ می دهد که چیزی را درک نمی کنند.

ل- چه کسی این داده ها را برای آن میوهٔ کر و لال فراهم ساخته و اندازهٔ شکر آن را همانطور که تو دوست داری تنظیم کرده است؟

سپس: چه کسی بذر آن میوه را نامقبول و بی مزه قرار داده، تا آنکه به آن بی میل شوی و دورش بیندازی؟

سپس: چه کسی این بذر را از کدهای وراثتی کافی پر کرده تا گیاهی جدید با همهٔ جزئیات و وظایفش آفریده شود؟

م- اخیر مشخص شده که لَختی یا اینرسی (Inertia) که در سایهٔ آن زندگی می کنیم نتیجهٔ جرم هستی است.

اما معنای لَختی یا اینرسی چیست؟

اگر سوار خودرو باشی و ناگهان توقف کند چه اتفاقی رخ می دهد؟

به جلو پرتاب می شوی! اینطور نیست؟

این همان لَختی یا اینرسی است.

اگر اینرسی در دنیای ما کمتر از چیزی بود که اکنون هست، کمترین نسیمی می توانست صخره ها را به حرکت آورد. در چنین دنیایی ما همواره در معرض سقوط انواع چیزها قرار داشتیم!

و اگر اینرسی بیشتر از این چیزی بود که اکنون هست، حتی نمی توانستیم انگشتان خود را تکان دهیم.[1]

قدرت اینرسی یا لَختی به جِرم وابسته است.

چیزی که فیزیک دانان را به شگفتی وا داشته این است که جرم کهکشان راه شیری یعنی کهکشانی که منظومهٔ شمسی ما در آن قرار دارد تنها به نسبت 0.1 در میلیون در تنظیم اینرسی دخیل است، در حالی که جرم زمین در تنظیم کهکشان سهمی جز 0.001 در میلیون ندارد.

---

[1] Nature's Destiny: How the Laws of Biology Reveal Purpose in the Universe, Michael Denton.

اینرسی ایده آلی که با نتایج آن زنده ایم و از خلال آن همهٔ فعالیت های خود را انجام می دهیم نتیجهٔ مجموع انرژی کل هستی روی هم است.

{وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ} ﴿۲۷﴾

{و آسمان و زمین و آنچه میان آن دو هست را بیهوده نیافریدیم، این گمان کسانی است که کفر ورزیدند. پس وای بر کافران از [عذاب] جهنم} (۳۷)

سورهٔ ص.

و هرچه علم گسترده تر شود، عجایب حکمت و دقایق خلق آشکارتر می گردد![1]

ن- سپس چه می شود اگر به چشم بپردازیم:

آن نعمتی که نمی توان بر آن قیمت گذاشت

{أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ} ﴿۸﴾

{آیا دو چشم به او نداده ایم} (۸)

سورهٔ بلد.

---

[1] مایکل دانتون در کتابش تحت عنوان «سرنوشت طبیعت» این مسئله را مورد مناقشه قرار داده است. این کتاب به عربی ترجمه شده و توسط دار الکتاب چاپ شده است.

دقت چشمان برابر با پانصد و هفتاد و شش مگاپیکسل است.

و چشم، حاوی شفاف ترین عدسی در دنیاست.

حجم سلولهای گیرندهٔ نور در شبکیه، مساحتش از نیم میلیمتر بیشتر نیست و چشم با همین مقدار میلیونها درجهٔ رنگ را با ابعاد گوناگون آن تشخیص می دهد. این اعجاز و آفرینش شگفت انگیز الهی است.

هنگامی که به چیزی در روبرویت نگاه می کنی و نور به شبکیهٔ چشم برخورد می کند، در همین لحظه چند فرایند شیمیایی پیچیده رخ می دهد که در پایان یک جریان الکتریکی را ایجاد می کند، و این جریان از طریق شبکیهٔ چشمان تو از طریق رشته های عصبی به مغز می رسد، و مغز اینجا به تفسیر این جریان الکتریکی پرداخته و آن را به دیدن تبدیل می کند. انگار مغز از قبل یک دایرة المعارف کامل در اختیار دارد که از طریق آن جریان الکتریکی رسیده به آن را، به دیدن آنچه در برابر تو هست تبدیل می کند.

چیزی که اگر به آن فکر کنی واقعا شگفت انگیز است!

تصور کن: این مغز که در داخل یک صندوق تاریک ـ یعنی جمجمه ـ قرار دارد.

به این مغز چیزی جز جریان های الکتریکی نمی رسد.

اما مغز چطور این جریان ها را به شکل دیدن تفسیر می کند؟

چگونه به تو دیدن می دهد؟

این اعجاز در یک لحظه رخ می دهد، به مجرد اینکه چشمانت را باز کنی و ببینی!

همین مسئله دربارۀ شنیدن نیز رخ می دهد:

امواج صوتی به پردۀ گوش می رسد و این پرده، امواج را به جنبش مکانیکی تبدیل می کند، سپس این جنبش مکانیکی از طریق یه استخوان بسیار کوچک که درون گوش میانی قرار دارد به گوش داخلی منتقل می شود و آنجا به جریان الکتریکی تبدیل می شود.

این جریان الکتریکی اکنون از گوش داخلی به مغز منتقل می شود، تا مغز این جریان های الکتریکی را به صدا تبدیل کند و تو آن را بشنوی!

همۀ این فرایند نیز در کمتر از یک بخش از ثانیه رخ می دهد {الله شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما شنوایی و بینایی و دلهایی قرار داد، باشد که شکرگزاری کنید} (۷۸) سورۀ نحل.

تصور کن که در هر لحظه هزاران سیگنال الکتریکی از چشم و گوش و از طریق لمس و چشیدن و بوییدن و از اعضای گوناگون بدن به مغز می رسد، تا مغز با دقتی بسیار عجیب همۀ این سیگنال ها را از هم تشخیص دهد.

{هَـٰذَا خَلْقُ اللَّـهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ ۚ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} ﴿۱۱﴾

{این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که به جز او فرا می خوانید چه آفریده اند؟ بلکه ستمگران در گمراهی آشکاری هستند} (۱۱)

سورۀ لقمان.

{صُنْعَ اللَّـهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ} ﴿۸۸﴾

{صنع الله است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت او به آنچه انجام می دهید آگاه است} (۸۸)

سورۀ نمل.

کیست که بتواند تنها یک نعمت از نعمت های الله را در شمار آورد؟

به هر مفصلی در بدنت فکر کن و در هر استخوانی که این مفصل ها به تو اجازۀ حرکت دادنش را می دهند!

به مفاصل نرم و لغزنده ای فکر کن که توانایی حرکت بدون ایجاد اصطکاک و ساییدگی میان استخوان ها را فراهم می سازد. مفاصلی که الله متعال در آن مایعی همانند گریس موجود در دستگاه ها قرار داده است!

با تأمل و شکر به نعمت های الله سبحانه و تعالی بیندیش.

نعمت های الله در شمار نمی آید

{أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّـهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّـهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ} ﴿٢٠﴾

{آیا ندیده اید که الله آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم دربارۀ الله بی دانش و رهنمود و کتابی روشن به مجادله برمی خیزند} (۲۰)

سورۀ لقمان.

۸- برخی از ملحدها دلیل عنایت را مورد انتقاد قرار می دهند و می گویند در هستی چیزهایی هم هست که ایده آل نیست، مانند: بیماری ها و زلزله ها؟

پاسخ: عدم وجود اتقان در برخی امور، چنانکه ملحد ادعا می کند وجود اتقان را نفی نمی کند.

چون ملحد با این حرفش در حقیقت به اتقان و دقت و نظم هستی اعتراف کرده است.

زیرا اگر هستی دارای نظمی استوار نبود ملحد به وجود برخی امور [به ظاهر] غیر متقن پی نمی برد.

چطور می شود در دنیایی که بر هیچ طراحی و نظمی استوار نیست دربارۀ عیب طراحی سخن گفت؟

اما آنچه آن را غیر متقن و دارای اشکال می دانند در حقیقت ناشی از قصور در علم یا قصور در ادراک حکمت اشیا است.

مؤمنان هرگز نگفته اند که وجود اتقان در دنیا به این معناست که در آن مصیبت و بلا رخ نمی دهد، بلکه می گویند: هستی دارای اتقان و نظم است، بنابراین چیزی بدون هدف در آن اتفاق نمی افتد.

موضع ملحد مانند کسی است که وجود اتقان و نظم را در فضاپیما نفی می کند، چون حجم زیادی از سوخت در مخزن سفینه هست که ممکن است هر لحظه منفجر شود![1]

این جهان برای این هدف طراحی نشده ابدی یا ازلی باشد، و ما نیز به عنوان خدایگان طراحی نشده ایم.

بلکه برای این طراحی شده ایم که با خیر و شر مورد آزمایش قرار بگیریم.

{وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ} ﴿٣٥﴾

{و شما را از راه آزمایش به شر و خیر خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید} (۳۵)

سورۀ انبیاء.

[1] ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دكتر سلطان العميرى، رسالۀ دكترا.

خیر و شر و هر فتنه ای در چارچوب حکمت و مشیئت الهی می گردد.

۹- اما چه مانعی هست که یک سبب مادی جهان را به وجود آورده باشد؟ مثلا: یک تمدن پیشرفتهٔ دیگر؟ چرا حتما باید یک خدای ازلی باشد؟

پاسخ: قاعده ای هست که علمای مسلمان از هزار سال پیش و بیشتر آن را قرار داده اند؛ این قاعده می گوید: «تسلسل در فاعلان ضرورتا به عدم وقوع افعال منجر می شود».[1]

تسلسل فاعلان یعنی وجود بیشتر از یک خالق. در این پرسش ما یک تمدن داریم که تمدنی دیگر پیش از آن بوده، که پیش از آن نیز تمدنی دیگر بوده، و به همین صورت تسلسل در آفریدگان رخ می دهد.

این تسلسل ضرورتا به عدم وقوع افعال منجر می شود.

عدم وقوع افعال یعنی ظاهر نشدن مخلوقاتی مانند هستی و انسان و دیگر موجودات.

تسلسل در فاعلین به عدم ظهور هستی و وجود منجر می شود.

اگر ظهور یک تمدن متوقف بر تمدنی دیگر باشد که آن را به وجود آورده باشد و آن تمدن دیگر نیز برای ظهور به تمدنی

[1] ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دكتر سلطان العميرى، رسالهٔ دكترا.

پیش از خود نیاز داشته باشد و همین تا بی نهایت ادامه یابد، این تمدن و تمدن قبل از آن و تمدن های قبلی نیز به وجود نخواهند آمد و هیچ چیز دیگری ظهور نخواهد یافت.

زیرا در این صورت ظهور هر تمدنی نیازمند تمدنی پیش از آن است و در نتیجه هیچ تمدنی و هیچ چیزی به وجود نمی آمد.

پس ناگزیر باید یک خالق ازلی نخست وجود داشته باشد که همه چیز را به وجود آورده باشد!

زیرا اگر تسلسل بی نهایت باشد و هر حلقه در این سلسله بر حلقهٔ پیشین استوار باشد، نه مخلوقاتی به وجود خواهند آمد و نه موجوداتی، زیرا وجود فاعل متوقف بر فاعلی قبل از آن است و فاعل قبلی نیز وابسته به فاعلی قبلتر و به این ترتیب، چیزی به وجود نخواهد آمد.

و این سلسله بالاخره باید جایی به پایان برسد.

اینجاست که قاطعانه به وجود خالق نخست که چیزی پیش از او نیست پی می بریم!

۱۰ - ما قوانین حاکم بر هستی را می شناسیم و سبب زلزله ها را به خوبی می دانیم، با این حال وقتی که قوانین را می دانیم چه نیازی به خالق داریم؟

پاسخ: پیش فرض ملحد این است که وجود قوانین برای آفرینش و ظهور هستی کافی است، و برخی از ملحدها به

اندیشهٔ «قانون جاذبه» تکیه کرده و آن را برای ظهور هستی کافی می دانند. اما با چشم پوشی از ساقط بودن ذاتی چنین اندیشه ای با فکر کردن ساده در منبع قانون جاذبه، زیرا باز این پرسش باقی است که چه کسی این قانون را گذاشته یا چه کسی این ویژگی و اثر را به آن داده است؟

بدون در نظر گرفتن این بدیهیات اولیه، قانون جاذبه به تکان خوردن توپ بیلیار نمی انجامد!

زیرا مجرد قانون بدون ظهور چیزی از انجام هر چیزی ناتوان است.

قانون جاذبه توپ بیلیارد را به وجود نیاورده، بلکه در صورت وجود آن و ضربه زدن به آن با چوب بیلیارد، آن را به حرکت می آورد.

زیرا قانون جاذبه یک شیء مستقل نیست و بلکه توصیف یک حادثهٔ طبیعی است.

و قانون جاذبه نمی تواند توپ بیلیارد را بدون قدرتی که به چوب بیلیارد فشار بیاورد، حرکت دهد. تنها اینجاست که توپ بیلیارد حرکت می کند و اثر قانون جاذبه آشکار می شود.

اما فرض ملحد این است که وجود قانون جاذبه برای آفریده شدن توپ بیلیارد و چوب بیلیارد و تکان خوردن توپ کافی است!

دربارهٔ ظهور این هستی کدام یک به عقل و منطق نزدیکتر است: خالق یا قانون؟

به همین شکل، قوانین احتراق داخلی در موتور اتومبیل، موتور اتومبیل را ایجاد نمی کند.

و اگر قوانین احتراق داخلی را به موتور اتومبیل اضافه کنیم باز این موتور کار نخواهد کرد، بلکه باید بنزین که به موتور انرژی می بخشد موجود باشد، و این بنزین باید پیش از وجود موتور باشد، اینجاست که قوانین احتراق داخلی کار می کند و موتور روشن می شود!

پس عاقلانه نیست که تصور کنیم قوانین احتراق داخلی برای به وجود آمدن موتور و احتراق و بنزین و اتومبیل و راه کافی است.

ایدهٔ اکتفا به وجود قانون برای تفسیر ظهور هستی ایده ای است که هیچ ربطی به عقل ندارد.

از سوی دیگر اگر این ایده را فرض بگیریم، ما را وارد همان تسلسل فاعلان خواهد کرد که در پاسخ به سوال پیشین شرحش دادیم. چه کسی این قانون را آفریده و چه کسی به وجودش آورده، و اگر فرض بگیریم قانونی دیگر این قانون را پدید آورده باز وارد تسلسل فاعلان خواهیم شد که به عدم ظهور هیچ قانون یا موجودی خواهد انجامید.

۱۱ - چه چیز مانع از آن می شود که تصادف منبع وجود این هستی باشد؟

پاسخ: قائل شدن به تصادف، ناشی از جهل به اصول احتمالات است؛ زیرا تصادف دو شرط دارد که از آن جدا نمی شود.

و آن دو: زمان و مکان است.

تصادف مشروط به زمانی است که در آن اثر خود را پدیدار سازد.

و مشروط به وجود مادی و مکانی ای است که در آن مفعول خود را تولید نماید.

حال چگونه می توان برای تصادف در ایجاد هستی نقشی قائل شد در حالی که جهان ما از لازمان و لامکان و در نتیجه از عدم تصادف آمده است؟

چگونه می شود اثر تصادف آشکار شود بدون آنکه خود تصادف به ظهور رسیده باشد؟

چگونه برای تصادف اثری قائل می شوی پیش از آنکه وجود داشته باشد و پیش از آنکه زمان و مکانی وجود داشته باشند که شرط اساسی تصادف هستند؟

۱۲ - به ملحدی که می گوید هستی ازلی است چگونه پاسخ دهیم؟

پاسخ: بنابر قانون دوم ترمودینامیک (Second Law of Thermodynamic) ازلی بودن هستی محال است.

برای ساده سازی این قانون، مثالی می آوریم: اگر یک لیوان آب داغ در اتاقت داشته باشی، این حرارت از آب داغ به هوای داخل اتاق منتقل می شود تا جایی که درجهٔ حرارت اتاق و آب داخل لیوان یکی شود. این قانون دوم ترمودینامیک است، به این صورت که انرژی در طول زمان از بالا به پایین منتقل می شود.

این قانون در همه چیز و در هر لحظه در این هستی جریان دارد، از زمانی که هستی پدید آمده است تا آنکه حرارت همه چیز در این هستی برابر شود، و هنگام برابر شدن حرارت همه چیز در هستی چیزی رخ می دهد که آن را مرگ گرمای کیهان (Thermal Death of Universe) می نامند. اگر جهان ازلی بود اکنون باید از حرکت ایستاده بود و از نظر حرارتی مرده بود، اما اکنون در حالتی کمتر از حداکثر آنتروپی قرار دارد، و هنوز به مرحلهٔ مرگ حرارتی نرسیده است. پس این جهان ازلی نیست بلکه آغازی ثابت داشته که زمان و مکان همراه با آن شکل گرفته اند.

بنابر همین قانون ثابت شده که جهان در هنگام آغاز با حداقل آنتروپی آغاز شده است، و این نشان می دهد که حدوث آن بدون مثال پیشین بوده، یعنی نوآورانه بوده است.

این یک قانون علمی است که در یک سمت است و الحاد که در سمتی کاملا متفاوت قرار دارد.

۱۳- چرا قانون سببیت را دربارۀ خالق به کار نمی بریم؟ یا به شکل دیگر: خالق را چه کسی خلق کرده است؟

پاسخ: اولا: قوانین مخلوقات دربارۀ خالق آنها به کار نمی رود و این بدیهی است.

وگرنه باید بپرسیم: چه کسی آشپز را پخته است؟

و چه کسی نقاش را کشیده است؟

این بدیهی است که خالق خودش به وجود آورنده زمان و مکان است بنابراین قوانینی که خود او قرار داده بر خودش کارگر نیست!

ثانیا: هر چیز حادثی مُحدِثی دارد، این درست است؛ اما خالق:

{لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} ﴿۱۱﴾

{چیزی همانند او نیست} (۱۱)

سورۀ شوری.

ثالثا: خالق حادِث نیست ـ بلکه ازلی است ـ بنابراین چگونه امکان دارد بپرسیم: چه کسی او را خلق کرده است؟

رابعا: خالق ناگزیر باید ازلی و واجب الوجود باشد وگرنه وارد مشکل «تسلسل در فاعلین می شویم که ضرورتا به عدم

وقوع افعال می انجامد» و این چیزی است که کمی پیش به تفصیل بیان کردیم، بنابراین خالق سبحانه باید ناگزیر واجب وجود و اول و ازلی باشد.

۱۴- هستی بسیار بزرگ است؛ چگونه ما با این حجم بسیار ریز، مرکز این جهان بسیار عظیم هستیم؟

پاسخ: ملحد یک فرض سست را مطرح می کند و می گوید: چون جهان خیلی بزرگ است، پس انسان مرکز این جهان نیست!

این فرض بر این مقدمه استوار است که: چون مزارعی که می بینیم خیلی وسیعند، و صاحب این مزارع خیلی به نسبت آنها خیلی کوچک است، پس او صاحب آنها نیست!

قضیه اصلا ربطی به حجم ندارد.

اخلاق که هیچ حجم مادی ای ندارد بزرگترین معیار در تمایز میان صاحب مقام ترین و کمترین مردم است.

زیرا مردم بر اساس اخلاقشان وزن می شوند.

پس قضیهٔ حجم و اندازه اصلا معیار نیست!!

بگذارید مثالی بزنیم: اگر پادشاهی داشته باشیم که این پادشاه برای فرزندش نصایح و توصیه هایی را در نامه ای بنویسد، آیا ممکن است که معترضی بیاید و بگوید: چطور برای پادشاهی که میلیون ها هکتار زمین و سرزمین هایی بی

حد و مرز دارد باید به فرزندی که حجم و وزنش یک میلیون آن سرزمین ها نیست توجه کند؟

و مثال اعلی از آن الله است.

آیا این اعتراض اصلا معقول است؟

پس مسئله نه ربطی به حجم دارد و نه وزن.

از سوی دیگر آیا این جهان چنانکه همهٔ فیزیک دانان جهان بیان کرده اند از نقطه ای کوچکتر از یک سر سوزن آغاز نشده است؟

بنابراین حجم یه امر نسبی است.

سپس چه زیانی به ملحد می رسد و چه اشکالی دارد که الله متعال هر چیزی را که اراده کند به هر شکلی که می خواهد بیافریند؟

آیا خداوند کمبود بودجه و مصالح دارد که مجبور شود به اندازهٔ نیاز مصرف کند؟

الله از این گمان والاتر و برتر است.

اما آیا ما واقعا مرکز این جهان هستیم؟

بله، تو ای انسان با تکلیف الهی به عنوان مرکز این جهان هستی.

و تکلیف الهی همان دین است.

دین، امانتی است که بر دوش تو گذاشته شده و بزرگترین امتحانی است که ادای آن از تو خواسته شده است.

تو ای انسان از تو خواسته شده تا بندگی الله را به جای آوری و به این ترتیب مرکز این جهان باشی، تو نه با حجمت و نه با قدرتت و نه با توانایی هایت بلکه با انجام تکلیف الهی مرکز این جهان هستی.

و تو قادر به انجام خیر و ترک شر هستی... قادر هستی که ایمان بیاوری یا کفر بورزی.

هر یک از ما می داند که او مکلف است، بخواهیم یا نخواهیم!

ملحد و مؤمن و ندانم گرا هر یک می داند که او مکلف است و این تکلیف الهی را احساس می کند، و از درد وجدان می نالد و می داند چیزی از درونش به او می گوید: چنین بکن و چنین نکن... کار نیک انجام بده و مرتکب بدی نشو، همهٔ ما از درون خود می دانیم که از ما چیزی خواسته شده است!

زیرا ما از نظر تکلیفی در مرکز این هستی قرار داریم!

همچنین ما از نظر ادراکی و معرفتی در مرکز این جهان هستیم. ما حقیقت وجود خود را درک می کنیم و می شناسیم، و همچنین حقیقت این هستی اطراف خود را، و به خوبی می دانیم معنی وجود ما چیست.

این یعنی ما مورد مطالبه قرار می گیریم و مؤاخذه خواهیم شد و مکلف هستیم و مورد محاسبه قرار خواهیم گرفت!

ما آن موجودی هستیم که شگفتی آنچه با عنایت [الهی] آمده شده را درک می کنیم، ما موجودی هستیم که اتقان و استواری آفرینش را می دانیم، ما آن موجودی هستیم که می توانیم آنچه را به آن مکلف شده ایم انجام دهیم یا به آن کفر بورزیم، ما کاملا توانایی اختیار را داریم، ما می توانیم ایمان بیاوریم یا کفر بورزیم.

بنابراین ما در مرکز این هستی قرار داریم

{إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ ۖ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا} ﴿٧٢﴾

{ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را بر دوش گرفت، بی شک او ستمکاری نادان بود} (۷۲)

سورۀ احزاب.

۱۵ - برخی از ملاحده می گویند: سیاره های بسیاری وجود دارند در نتیجه و بر اساس نظریۀ احتمالات طبیعی است که سیاره ای با قابلیت حیات وجود داشته باشد... آیا این استدلال درست است؟

پاسخ: وجود سیاره های بسیار چه ارتباطی به نقد دلیل اِتقان و استواری آفرینش دارد؟

قضیه اصلا وجود مواد اولیه نیست.

اینکه من در یک جنگل پر از انواع سبزی ها و میوه ها و حیوانات هستم معنایش آن نیست که ناگهان در وسط جنگل یک ظرف پر از غذاهای پخته شدهٔ خوشمزه در برابرم ظاهر شود؛ پس مسئله ربطی به وجود مواد اولیه ندارد!

همینطور اینکه در صحراهای دنیا ماسه زیاد است معنایش اصلا این نیست که ممکن است ریز پردازنده ها یا چیپ های الکترونیکی که با ماسه ساخته می شود را، در هر گوشه و کنار صحرا بیابم!

پس قضیه وجود یا عدم وجود مواد اولیه نیست؛ مسئلهٔ اصلی آفرینش و اِتقان است Know how.

صرف اینکه مجموعه ای از سیاره ها وجود دارند برای وجود سیاره ای به اتقان زمین کافی نیست.

قضیهٔ اصلی اِتقان و آفرینش و صُنع است.

{صُنْعَ اللَّـهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ} ﴿٨٨﴾

{این ساختهٔ الله است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است} (٨٨)

سورهٔ نمل.

وجود سیاره های بسیار دیگر هرگز وجود زندگی بر روی کرهٔ زمین را توجیه نمی کند.

وجود سیاره های دیگر وجود دی ان ای در درون تو با چهار میلیارد حرف که وظایف و چگونگی اعضا و هورمونهای تو را به دقت شگفت انگیز تعیین و تنظیم می کند و پیش از وجود تو وجود داشته را توجیه نمی کند.

زندگی مجموعه ای از اطلاعات است نه صرفا مجموعه ای از مواد.

اگر من و یکی از ملحدها به یکی از سیاره ها برویم و آنجا دستگاهی پیچیده را ببینیم که با نظم شگفت انگیزی کار می کند حتی اگر کارکرد آن را ندانیم، آیا می توانیم به مجرد بزرگی سیاره ای که روی آن قرار داریم، وجود سازندهٔ آن دستگاه را انکار کنیم؟

از نظر عقلی بدیهی است که من و آن ملحد هنگام دیدن آن دستگاه پی به وجود یک وجود آورندهٔ توانا می بریم.

آنکه این امر بدیهی عقلی را انکار می کند و به وجود آورنده را نفی می کند باید دلیل بیاورد، نه آنکه وجودش را ثابت می داند!

در این دنیای شگفت انگیز زیبا آنکه لازم است دلیل بیاورد ملحد است نه مؤمن!

مدتها پیش ملحد ندانم گرایی به نام کارل سیگن رمانی نوشت تحت عنوان کانتکت (Contact) که در آن بیان کرد چگونه دانشمندان در پی یک هوش فرازمینی هستند.

در این رمان علمی تخیلی، دانشمندان متوجه سلسله ای طولانی از اعداد اولیه شدند که از فضای خارجی آمده بود؛ و از آنجایی که آن تسلسل نخست نشانگر یک ارزش عدد ریاضی با معنای خاص، و نشانگر نوعی نظم هدفمند بود، و همین یک دلیل عقلی کافی بود که مطمئن شوند این نامه از تمدنی دیگر آمده که سعی دارد با ما تماس بگیرد.

اما طرفه آن است که کارل سیگن خود یه ندانم گرای مشهور (Agnostic) است اما عقل او به این معترف است که پیچیدگی و نظام در یک پیام کوچک دلیلی است بر برهان ایجاد و اتقان!

تنها سلسله ای از ارقام اولیه نشان قاطعی از وجود یک تمدن بزرگ است؛ پس چگونه می شود چهار میلیارد حرف در درون هر سلولی از سلولهای بدن تو، که اگر یکی از آنها مختل شود، شاید به یک فاجعه منجر شود را به بهانه های الحادی غیر منطقی نسبت داد؟

هرگز عاقلانه نیست که برای گریز از تفسیر پدیده در چارچوب دلالت بر خالق، داوری به بهانه و پیچ و تابهای الحادی برد

{قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ} ﴿١٠١﴾

{بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه چیزی است و آیات و هشدارها برای قومی که ایمان نمی آورند چه سودی دارد؟} (١٠١)

سورۀ یونس.

۱۶ - چرا بیشتر از یک خالق ازلی وجود نداشته باشد؟

پاسخ: الله تعالی می فرماید

{لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّـهُ لَفَسَدَتَا} ﴿۲۲﴾

{اگر در آن دو (آسمان و زمین) خدایانی جز الله بود، بی شک تباه می شدند} (۲۲)

سورۀ انبیاء.

وجود خدایی دیگر به همراه الله مقتضایش تعدد است، و تعدد مستلزم افتقار و احتیاج است.

و اگر خالق نیازمند باشد ـ حاشا که چنین باشد ـ این الزاما به معنای در امان نبودن هستی و فروپاشی آن و مستلزم تباهی جهان است.

چون جهان با وجود خدایی نیازمند هیچ ضمانتی ندارد.

{لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّـهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَانَ اللَّـهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ} ﴿۲۲﴾

{اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز الله خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعا تباه می شدند، پس منزه است الله، پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند} (۲۲)

سورۀ انبیاء

باری تعالی از نیاز و احتیاج منزه است چرا که او سبحانه بی نیاز و برپا دارنده است.

افزون بر آنچه گذشت: اگر در آسمان و زمین دو خدا یا بیشتر بود، امکان تعارض بین این خدایان بیشتر از توافق و همکاری بود، زیرا بودن بیشتر از یک خدا یعنی بودن چند اراده و تعدد اراده ها یعنی نیازمند بودن هر یک، و این مستلزم تباهی آسمانها و زمین است.

و فطرت انسان به قطع الله را یکی می داند و هر فیزیک دان یا غیر فیزیک دانی که به این جهان بنگرد تنها یک خالق یگانه را تصور خواهد کرد و این همان فطرت است.

۱۷ - چرا دین؟

پاسخ: سرسخت ترین ملحد هم ایمان دارد که راستی بهتر از دروغ است، اینطور نیست؟

پاسخ: سرسخت ترین ملحد هم ایمان دارد که راستی بهتر از دروغ است، اینطور نیست؟

این اصطلاحات از این جهان برنخاسته و در عالم مادی چیزی نیست که معنا و مقتضای این کلمات را توجیه کند.

اصلا معنای راستی چیست؟

امانت یعنی چه؟

اگر اعماق هسته را تحلیل کنیم آیا ممکن است معانی ای مانند راستی یا دروغ را بیابیم؟

آیا اگر فیزیک کهکشانها یا شیمی هورمونها را رصد کنیم، امانت و خیانت را خواهیم یافت؟

این اصطلاحات از این جهان مادی نیستند.

اما اصطلاحاتی حقیقی هستند.

بلکه از گرامی ترین امور هستند.

زیرا ارزش انسان به اخلاق اوست، نه به حجم مادی یا به تعداد اتم ها یا به اندازۀ سطح انرژی سلولهایش.

ارزش انسان به اندازۀ پای بندی او به تکلیف الهی در درون اوست.

این ارزشی است که انسان در آن با جهان مادی هیچ اشتراکی ندارد.

ما مرد نیکوکار و مرد بدکار داریم.

اما کوه درستکار و بدکار نداریم.

ما سیاره ای را که امانت داری داشته باشد و سیاره ای دیگر را که خیانتکار باشد رصد نمی کنیم.

این تنها انسان است که ارزش ها و اهداف و معنی وجود برایش اهمیت دارد و درباره اش صادق است.

تنها انسانها و جنیان هستند که می دانند اهل تکلیف هستند.

و این که انسان معنای اخلاق را درک می کند بخشی از فطرت تکلیف الهی است که در درون هر یک از ما قرار دارد.

زیرا دین برای فهم انسان ضروری است.

دین تنها چیزی است که معنای اخلاق را توجیه می کند و این را روشن می سازد که چرا اخلاق وجود دارد و ضرورت پای بندی به اخلاق را احساس می کنیم.

تنها چیزی که به اخلاق رنگ می دهد، دین است.

اخلاق را نمی توان فهمید مگر در چارچوب تکلیف الهی.

و نمی توان به این پی برد که چرا اخلاق در جنس بشری فطری است، مگر از خلال دین.

از خلال دین است که به هدف از وجود پی می بریم، و می دانیم که اخلاقی که ضرورت پایبندی به آن را حتی اگر به آن پایبند نباشیم احساس می کنیم، بخشی از تلکیف الهی است.

بنابراین، دین یک ضرورت انسانی است.

و همچنین از خلال دین است که می دانیم چرا اینجا هستیم؟

و می دانیم که پس از مرگ چه می شود.

و معنای وجود را می فهمیم.

و می دانیم که در این وجود از ما چه خواسته شده است؟

پس دین برای فهم مهم ترین پرسش هایی که انسان را مشغول می دارد ضروری و حتمی است.

از این رو، همهٔ دنیا بدون دین به کوری کامل و پوچی مطلق می رسد.

ابن قیم - رحمه الله - می گوید: «راهی برای رسیدن به سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت نیست مگر توسط پیامبران، و راهی برای شناخت پاک و ناپاک به تفصیل نیست مگر از طریق آنان، و خشنودی الله هرگز حاصل نمی شود مگر به دست آنان».[1]

زیرا دنیا تاریک و ملعون است، مگر آنچه نور دین و خورشید رسالت بر آن دمیده باشد، آنطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید.[2]

بدون دین غایت از وجود و معنای خیر و ارزش آن دانسته نمی شود.

و بدون پیامبران و رسالت آنان، دنیا به پوچیِ ترسناکی تبدیل می شود.

هنگامی که دین از بین برود و انسانها پیامبری را انکار کنند، در همان لحظه انسان چنانکه کارل سیگن می گوید،

---

[1] زاد المعاد (۱/ ۶۸).
[2] مجموع الفتاوی (۲۲/ ۶۶).

انسان تبدیل به زباله ای کهکشانی می شود یا به قول سارتر، تبدیل به حشره می شود.[1]

و انسان عملا به زباله ای شیمیایی یا به معنای دقیق تر، تفاله ای شیمیایی (Chemical Scum) تبدیل می شود، همانطور که استیون هاوکینگ می گوید.[2]

نبوت تنها نبض وجود است و بدون نبوت، شگفت انگیزترین اختراعات و لذت بارترین شهوت ها به وحشت بدل می شوند!

بدون دین دنیا با همهٔ زیبایی هایش به مجموعه ای از اشباح ترسناک تغییر ماهیت می دهد.

اگر از هر ملحدی پرسش های وجودی مانند چرا ما در این دنیا هستیم یا پس از مرگ چه خواهد شد؟ را بپرسی،

یا با سفسطه پرسشت را پاسخ سربالا می دهد یا سکوت می کند.

---

[1] Video Source: The Shores of the Cosmic Ocean [Episode 1] Some part of our being knows this is where we came from. We long to return. And we can. Because the cosmos is also within us. We're made of star-stuff. We are a way for the cosmos to know itself. 06 min 04 sec اما حشره شدن انسان را سارتر در رمان تهوع ذکر کرده است.

[2] From an interview with Ken Campbell on Reality on the Rocks: Beyond Our Ken, 1995

بنابراین دین برای فهم انسان و فهم ضروری بودن ارزش های اخلاقی لازم است، و برای شناخت معنای وجود و هدف از وجود و محقق ساختن بندگی برای الله حتمی است، آن بندگی که باعث نجات انسان می شود.

۱۸ - اما از کجا معلوم که این اخلاق نتیجهٔ فعل و انفعالات مغزی یا جامعه نباشد؟

پاسخ: مغز دقیقا از همان موادی ساخته شده که در عالم مادی موجود است!

بنابراین هر چقدر مغز پیچیده باشد یا ترکیبات مادی آن پیچیده باشد، باز هم جمع چند صفر، به چیزی جز صفر نمی انجامد.

اگر ماده چیزی به نام خیر و شر را نمی شناسد، مغز نیز همینطور است!

اینجا از ملحد می پرسیم: وقتی جهان مادی به شکل کامل از نظر اخلاقی بی طرف و خنثی است و خیر و شر را نمی شناسد، مفهوم خیر و شر چگونه پدید آمده است؟

سوال دوم: نابود کردن همهٔ مردم زمین از نظر مغزی چه مانعی دارد؟

چه مانع مغزی وجود دارد که نژادهای بشری دیگر را که پست تر می دانیم در قفس حیوانات نگهداری کنیم؟

چه مانع مغزی می توان برای کشتار بیماران و معلولان و عقب مانده ها و «نژادهای پست تر» قائل بود؟ همان چیزی که در پروژۀ انتخاب طبیعی - عملیات تی 4 - توسط نازی ها به اجرا در آمد.[1]

مغز مادی هیچ پاسخی در تخطئه یا تصحیح این پرسش ها ندارد.

زیرا مغز از ناحیۀ اخلاقی کاملا بی طرف است، چون از همان ذرات زمین ساخته شده است.

بنابراین هیچ رابطۀ دور و نزدیکی میان مغز و اخلاق وجود ندارد.

اما این ایده که جامعه منشأ اخلاق است، ایدۀ عجیبی است، زیرا اخلاق برای انسان به عنوان انسان مطرح است، نه برای جامعه به عنوان جامعه.

از سوی دیگر خود جامعه نیز از ماده تشکیل شده و در نتیجه باز با حاصل جمع صفر طرفیم، چگونه جامعه می تواند اخلاق را ایجاد کند در حالی که اخلاق اساسا به جهان مادی ربطی ندارد؟

حتی اگر این سخن درست باشد و اخلاق را محصول جامعه بدانیم، در این صورت کشتار های نازی ها کار درستی بوده زیرا جامعۀ آنها به چنین نتیجه ای رسیده بود.

[1] https://en.wikipedia.org/wiki/Aktion_T4

هنگامی که جهان تصمیم به محاکمهٔ نازی ها گرفت، این تصمیم مبنی بر این بود که اخلاق امری مطلق است نه محصول جامعه، وگرنه محاکمهٔ نازی ها درست نبود و اصلا به این نتیجه نمی رسیدند که کار آنان از همان آغاز اشتباه بوده است.

بنابراین اخلاق موجودیتی مستقل از جامعه دارد و آنچه درست است، نزد جامعهٔ درستکار و بدکار، درست است.

و خطا نیز نزد جامعهٔ صالح و ناصالح خطاست.

این یعنی اخلاق معنایی فراتر از مغز و جامعه دارد.

۱۹ - بیش از هزار خدا در تمدن های روی زمین موجود است؛ چرا دقیقا باید به الله ایمان بیاوریم؟

پاسخ: در همهٔ ادیان زمین، معبودی جز الله نیست.

و اختلاف ما با دیگر ادیان این است که آنان به همراه الله خدایان کوچک دیگری برگرفته اند، مانند یسوع و روح القدس در نصرانیت، و ویشنا و شیوا و برهما در آیین هندو و دیگر خدایان دیگر ادیان...

ادیان همه به خدای واحد احد ایمان دارند و این خدا نزد آنان خالق وجود است.

اما همراه با الله، خدایان دیگری نیز قرار می دهند، نه بیشتر.

حتی دربارۀ بت ها، مشرکان آنها را ذاتا خدا نمی دانستند، بلکه معترف بودند که الله همان خالق است، اما آنها را واسطه هایی برای الله قرار می دادند

{وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّـهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ} ﴿٦١﴾

{اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ و چه کسی خورشید و ماه را رام کرده است؟ به طور قطع خواهند گفت: الله، پس چگونه [از ایمان به یگانگی الله] بازگردانده می شوند؟} (۶۱)

سورۀ عنکبوت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: «کسی که دربارۀ پرستندگان بت ها گمان کند که آنان باور داشتند که اینها جهان را آفریده اند یا باران را نازل می کنند یا گیاهان را می رویانند یا جانوران را خلق می کنند یا غیر آن، نسبت به آنان جاهل است، بلکه قصد بت ها توسط بت پرستان، مانند قصد مشرکان به قبور است».[1]

ویل دورانت تقریر نموده که اصل دیانت هنود در پایان به ایمان به خدای یگانه برمی گردد. او دربارۀ خدایان هندو می گوید: «این هزاران خدا در حقیقت همان کاری را انجام می دهند که کلیسای مسیحی با هزاران قدیس انجام داده است، و

[1] مجموع فتاوی (۱/ ۳۵۹).

حتی برای یک لحظه به ذهن یک هندو نمی رسد که این خدایان بی حد و حصر دارای فرمانروای والا هستند».[1]

در گزارش ارائه شده به دولت بریتانیا در هند در اثنای اشغال این کشور توسط بریتانیا آمده است: «نتیجهٔ کلی که این کمیسیون به آن رسیده این است که اکثریت غالب هندی ها به یک خدای یگانهٔ والا اعتقاد راسخ دارند».[2]

بنابراین، خدا در همهٔ ادیان یکی است.

{وَإِلَـٰهُنَا وَإِلَـٰهُكُمْ وَاحِدٌ} ﴿٤٦﴾

{و خدای شما، خدایی است یگانه} (۴۶)

سورهٔ عنکبوت.

اما بت ها و خدایان بشری در حقیقت چیزی نیستند جز واسطه هایی کفرآمیز برای الله

{وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّـهِ زُلْفَىٰ} ﴿٣﴾

{و کسانی که دوستانی [اولیائی] به جای او گرفته اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هرچه بیشتر به الله نزدیک گردانند نمی پرستیم} (۳)

سورهٔ زمر.

---

[1] تاریخ تمدن (ترجمهٔ عربی) ویل دورانت، (۳/ ۲۰۹).

[2] [منبع پشین].

۲۰ - اگر انسان کاری را انجام دهد که به آن نیازی ندرد این کارش عبث است! الله نیز به ما نیازی ندارد، پس چرا ما را آفریده؟

پاسخ: این ایده که نیاز در برابر بیهودگی قرار دارد یک ایدهٔ سخیف است!

آنچه در برابر نیاز قرار دارد، حکمت است نه بیهودگی.

برای مثال، پزشک ثروتمند خوشنام شاید مردم را رایگان درمان کند بدون آنکه از آنان چیزی بخواهد، بلکه آنان را برای مصلحت خودشان درمان کند. اینجا ما نمی گوییم که کار او بیهوده و عبث است!

بنابراین حکمت و هدف والایی که در ورای آن کار قرار دارد در محور نیاز / بیهودگی نمی چرخد.

چه بسا یک شناگر ماهر، کودکی را از روی مهربانی از غرق شدن نجات دهد سپس او را بگذارد و برود، بدون آنکه از خانواده اش انتظار تشکر داشته باشد. اینجا نمی توان گفت که کار او از روی نیاز بوده یا بیهوده بوده، بلکه این کاری است گرامی و هدفی است والا و اخلاقی است نیکو.

بنابراین میان نیاز و بیهودگی تلازمی نیست.[1]

[1] ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دكتر سلطان العميرى، رسالهٔ دكترا.

و در حدیث قدسی که در صحیح مسلم روایت شده آمده است که الله تعالی فرمود:

"يا عِبَادِي لو أنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وإنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا علَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنكُمْ، ما زَادَ ذلكَ في مُلْكِي شيئًا، يا عِبَادِي لو أنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وإنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا علَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، ما نَقَصَ ذلكَ مِن مُلْكِي شيئًا، يا عِبَادِي إنَّما هي أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إيَّاهَا، فمَن وَجَدَ خَيْرًا، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَمَن وَجَدَ غيرَ ذلكَ، فلا يَلُومَنَّ إلَّا نَفْسَهُ". «ای بندگان من، اگر اولین و آخرین و انس و جن شما بر دلِ متقی ترین مرد شما بودید این بر مُلک من چیزی نمی افزود، ای بندگانم اگر اولین و آخرین و انس و جن شما بر دل بدکارترین مرد شما بودند، این از مُلک من چیزی کم نمی کرد، ای بندگانم، بطور قطعی من اعمال شما را می شمارم (و ثبت می کنم)، سپس [پاداش شما را بر اساس] آن به طور کامل به شما خواهم داد، پس آنکه خیری یافت حمد الله را به جا آورد و هرکه جز آن یافت جز خود کسی را ملامت نکند».[1]

بنابراین الله از جهانیان بی نیاز است.

و تلاش و کوشش و عمل ما تنها برای خود ماست.

{وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِۚ إِنَّ اللَّـهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ} ﴿٦﴾

[1] صحیح مسلم (۲۶۵۸).

{و هرکس بکوشد، برای خودش می کوشد، زیرا الله از جهانیان بی نیاز است}

سورۀ عنکبوت.

ما می دانیم که الله در هر آفرینشی حکمتی دارد، حتی اگر از آن حکمت بی اطلاع باشیم. بیمار اگر از حکمت پزشک بی اطلاع باشد این معنایش این نیست که تصمیم پزشک بیهوده است.

علم به حکمت الهی الزاما به معنای فهم همۀ جوانب حکمت نیست و همین کافی است که بخشی از آن فهمیده شود.

همین کافی است که بدانیم مکلف به عبادت الله هستیم و بدانیم که حکمتی الهی وجود دارد. این به شکل مُجمل برای ما کافی است، وگرنه مانند کسی خواهیم شد که به هر چه نمی داند کافر می شود {بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است} (۳۹) سورۀ یونس.

زیرا الله حکیم است و ما را بر اساس حکمتی آفریده است.

و تنها الله شایستۀ عبادت است.

تنها الله شایستۀ عبادت است، زیرا او خالق است و ما را از عدم آفریده است. الله سبحانه می فرماید:

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ} ﴿۲۱﴾

{ای مردم، پروردگار خویش را عبادت کنید؛ همان ذاتی که شما و پیشینیانتان را آفرید؛ باشد که پرهیزگار شوید} (۲۱)

سورهٔ بقره.

و اوست که ما را هدایت کرد و اوست که تشریع نمود و تقدیر کرد و امر و نهی نمود:

{أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ} ﴿٥٤﴾

{بدانید که خلق و امر از آن اوست} (۵۴)

سورهٔ اعراف.

تنها آفریدن از سوی الله نیست، بلکه فرمان نیز از سوی اوست و ما نیز به فرمان او گردن می نهیم.

عبادت، حق الله بر بندگان اوست، زیرا او سبحانه و تعالی است که ما را سرشته و زنده کرده و روزی و هدایت عطا کرده و پیامبرانش را به سوی ما فرستاده تا ما را بیازماید و مورد ابتلا قرار دهد که کدام یک از ما نیکوکارتریم، بنابراین عبادت حق الله بر ماست:

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ} ﴿٢﴾

{همان ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر هستید، و او ذات شکست ناپذیری است که بسیار آمرزنده است} (۲)

سورۀ ملک.

زندگی و آخرت ما جز با عبادت سامان نمی یابد، و اخلاق ما نیز جز با آن به صلاح نمی آید. عبادت است که از فحشا و منکرات باز می دارد و دنیای مردم با آن به سامان می رسد. پروردگار ما عزوجل می فرماید:

{ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ۖ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ} ﴿٤٥﴾

{و نماز را برپا دارد [زیرا] نماز از فحشا و منکر باز می دارد} (۴۵)

سورۀ عنکبوت.

و بهشت را به دست نخواهیم آورد مگر با عبادت، که آن عامل نجات در آخرت و زندگی خوش در دنیاست.

بنابراین عبادت برای ما و به سود ماست و از سوی دیگر در قِبال الله برای ما واجب است، زیرا او خالق ماست و سود آن نیز تنها به ما برمی گردد و تاوان کوتاهی در آن نیز تنها به خود ما باز می گردد.

و بهشت ارزشمند است، و هر که بهشت می خواهد برایش تلاش می کند. ما به الله سبحانه و تعالی نیازمندیم و به عبادت او نیازمندیم، و او از ما و از همۀ بندگانش بی نیاز است.

پاسخ: الله را به روش های بسیار گوناگون می توان شناخت و ما اینجا چهار روش آن را ذکر می کنیم:

راه نخست: الله را از طریق فطرت سالم می شناسیم.

زیرا انسان بنابر فطرتش این را می داند که خالقی دارد. تو با فطرت خود می دانی که خالقی داری که تو را با این شکل و این اعضا و این خِلقت و صنع و اتقان شگفت انگیز آفریده است.

همچنین انسان بر اساس فطرتش می داند که از او خواسته شده با عبادت به پروردگارش پناه آورد، و همچنین با فطرتش می داند که نیازمند آفریدگار خود است و در هر لحظه به او محتاج است، و این احساس در هنگام سختی ها افزایش می یابد.

فطرتِ شناخت الله، فطرتی است که همهٔ بشر بر آن سرشته شده اند. الله تعالی می فرماید:

{فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّـهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّـهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} ﴿٣٠﴾

{حقگرایانه و خالصانه به این دین روی آور. [این آیین پاک،] اسلام است که الله فطرت مردم را بر اساس آن سرشته است. هیچ تغییری در آفرینشِ الله نیست. این است [راه راست

و] دین استوار؛ ولی بیشتر مردم [حقیقت را] نمی دانند} (۳۰)

سورۀ روم.

و الله سبحانه می فرماید:

{وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ ۛ شَهِدْنَا ۛ أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ} ﴿۱۷۲﴾

{و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریۀ آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم} (۱۷۲)

سورۀ اعراف.

ما پیش از آنکه آفریده شویم، بر شناخت الله و بندگی او سبحانه و تعالی سرشته شده ایم.

(وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا).

{و آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم}.

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در حدیث متفق علیه می فرماید:

ما مِن مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ علَى الفِطْرَةِ. نوزادی نیست، مگر آنکه بر فطرت به دنیا می آید.[1]

همهٔ ما بر این فطرت به دنیا می آییم، و این فطرت برای هر انسانی که خواهان حق باشد کافی است تا برای حق استدلال نماید و هرگاه حق برایش بیان شد تسلیم آن گردد.

حتی سرسخت ترین کافران به ویژه در شرایط دشوار نمی توانند این فطرت را انکار کنند، زیرا همهٔ مردم در شرایط دشوار به الله پناه می برند و شرک را فراموش می کنند.

{وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ ۖ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ۚ وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا} ﴿٦٧﴾

{و چون در دریا به شما صدمه ای برسد هر که را جز او می خوانید ناپدید [و فراموش] می گردد و چون شما را به سوی خشکی نجات داد رویگردان می شوید و انسان همواره ناسپاس است} (۶۷)

سورهٔ اسراء.

اگر انسان در شرایط سختی باشد و احساس کند در خطر مرگ است، جز الله را فرا نمی خواند و همهٔ شرکیات خودش را فراموش می کند؛ و این اخلاص در دعا برای الله در هنگام سختی ها از فطرت سالم موجود در داخل هر انسان برمی آید.

[1] صحیح مسلم (۲۶۵۸).

یکی از رؤسای جمهور آمریکا - آیزنهاور - که فرمانده کل نیروهای آمریکایی در جنگ دوم جهانی بود، پس از آنکه بازگشت به فطرتِ نیروهایش در هنگام خطر شدید را مشاهده کرد، گفت: «در سنگرها هیچ بی خدایی وجود ندارد».[1]

در سنگرها و در وجود جنگ کسی وجود ندارد که منکر خدا شود، همه به سوی خداوند باز می گردند و این حقیقت همان فطرتی است که همهٔ انسان ها در هنگام سختی ها به آن اعتراف می کنند.

راه دوم شناخت الله، عقل است: ما از طریق عقل خداوند را می شناسیم.

الله تعالی می‌فرماید

{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ} ﴿٣٥﴾

{آیا آنان از هیچ آفریده شده اند یا خود آفرینندهٔ خویشند؟} (٣٥)

سورهٔ طور.

بر اساس عقل تنها سه احتمال موجود است که چهارمی ندارد:

---

1 https://en.wikipedia.org/wiki/There_are_no_atheists_in_foxholes

نخست: اینکه ما بدون خالق آفریده شده باشیم {آیا از هیچ آفریده شده اند؟} که این غیرممکن است؛ چطور ممکن است بدون خالق، خلق شده باشیم؟

دوم: اینکه خودمان، خود را آفریده باشیم {یا خود آفرینندهٔ خویشند؟} که این نیز محال است؛ چگونه می شود پیش از آنکه خلق شده باشم، خودم را بیافرینم؟

بنابراین بر اساس عقل تنها یک احتمال سوم باقی می ماند که این آیهٔ کریمه دربارهٔ آن چیزی نگفته زیرا بدیهی است؛ اینکه ما خالقی داریم که ما را آفریده است.

بنابراین ما الله را به واسطهٔ عقل می شناسیم.

راه سوم شناخت الله، نگاه به آفریده های الله است:

زیرا مشاهدهٔ خلقت الله ما را در برابر عظمت الله عزوجل قرار می دهد:

{قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} ﴿١٠١﴾

{بگو ببینید در آسمان و زمین چیست} (١٠١)

سورهٔ یونس.

هرچه به دقت آفرینش الهی و استواری شگفت انگیز آن بنگریم، شناخت ما نسبت به الله بیشتر می شود.

این همان چیزی است که پیشتر در بیان دلیل ایجاد و دلیل عنایت و اتقان بیان کردیم.

چهارمین راه برای شناخت الله، شناخت او از طریق پیامبران است.

و این شاهراه شناخت الله عزوجل است، یعنی اینکه الله را از طریق پیامبران و انبیای او بشناسیم، زیرا پیامبران دربارۀ الله و صفات و ذات او خبر داده اند. از طریق پیامبران است که الله را با نامها و صفات او شناختیم، و دانستیم که چگونه او را عبادت کنیم و به او نزدیک شویم، و دانستیم که چگونه در روز حساب از عذاب الهی نجات یابیم. پیامبران مردم را به عبادت الله یا به معنای دیگر مردم را به بازگشت به همان فطرتی فرا خواندند که بر آن سرشته شده اند و اینکه الله را همانگونه که امر نموده عبادت کنند.

پیامبران مردم را به راه حق و نجات راهنمایی کردند:

{رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّـهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ۚ وَكَانَ اللَّـهُ عَزِيزًا حَكِيمًا} ﴿١٦٥﴾

{پیامبران بشارت دهنده و هشدار دهنده تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل الله [بهانه و] حجتی نباشد و الله توانا و حکیم است} (۱۶۵)

سورۀ نساء.

اینکه این فرستادگان و پیامبران دربارۀ الله خبر داده اند و خداوند با معجزات آنان را یاری داده، برای هیچ کس در برابر الله در روز قیامت بهانه ای باقی نگذاشته است.

الله عزوجل به تو فطرتی عطا کرده که با آن خالقت را می شناسی و عقلی عطا کرده و فرصت مشاهدهٔ مخلوقات را به تو داده و پیامبران را به سوی تو فرستاده است، بنابراین دیگر برای تو نزد الله حجت و بهانه ای نمانده است.

۲۲ - اما ادیان بسیاری وجود دارد؛ چرا فقط اسلام؟

پاسخ: اسلام یک دین در بین دیگر ادیان نیست.

عقیدهٔ اسلام با عقیدهٔ همهٔ پیامبران پیشین در توافق است.

زیرا اسلام تصحیح مسیر همهٔ ادیانی است که [توسط پیروان خود] دچار انحراف شدند، و بازگرداندن عقیدهٔ توحیدی پیامبران گذشته است.

الله تعالی می فرماید:

{شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ۖ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ اللَّـهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ} ﴿۱۳﴾

{از [احکام] دین آن چه را که به نوح دربارهٔ آن سفارش کرد برای شما تشریع نمود و آن چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که دربارهٔ آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید. الله هر که را بخواهد به سوی خود برمی گزیند و هر

که را که از در توبه درآید، به سوی خود هدایت می کند} (۱۳)

سورۀ شوری.

بنابراین اسلام دینی مانند دیگر ادیان نیست، بلکه اصل همۀ ادیان است.

۲۳ - اسلام چیست؟

پاسخ: اسلام یعنی تسلیم شدن و فروتنی و فرمانبرداری از الله تعالی است.

الله جل شانه می فرماید:

{وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّـهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۗ وَاتَّخَذَ اللَّـهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا} ﴿١٢٥﴾

{و چه کسی نیک آیین تر از کسی است که خود را تسلیم الله کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیمِ حق‌گرا پیروی نموده است؟ و الله ابراهیم را به دوستی خود برگزید} (۱۲۵)

سورۀ نساء.

معنای أسلم وجهه لله: یعنی تسلیم الله شد و در برابر او سبحانه گردن نهاد، و این کس نیکودین ترین مردم است.

و الله تعالی می فرماید:

{فَإِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ۗ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ} ﴿٣٤﴾

{خدای شما خدایی است یگانه، پس به [فرمان] او گردن نهید و فروتنان را بشارت ده} (۳۴)

سورۀ حج.

و معنای فله أسلموا یعنی: به حکم و فرمان او گردن نهید.

این آیات نشان می دهد که معنای اسلام یعنی تسلیم شدن مطلق برای الله تعالی و گردن نهادن به فرمان او و اجرای شرع و برنامۀ او با خشنودی کامل و پذیرش، و این جوهر اسلام و حقیقت آن است.

زیرا اسلام یعنی تسلیم شدن برای الله در حکم و شرع اوست.

و اسلام دین خداوند برای همۀ انسانهاست. الله تعالی می فرماید:

{إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّـهِ الْإِسْلَامُ} ﴿۱۹﴾

{همانا دین [حق] نزد الله، اسلام است} (۱۹)

سورۀ آل عمران.

اسلام همان دینی است که الله دینی دیگر را جز آن نخواهد پذیرفت.

{وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ} ﴿۸۵﴾

{و هرکس دینی غیر از اسلام بجوید؛ الله هرگز از او نمی پذیرد، و او در آخرت از زیانکاران است} (۸۵)

سورۀ آل عمران.

و اسلام همان دینی است که الله همۀ پیامبران را با آن فرستاد، زیرا دین همۀ پیامبران یکی است که همان اسلام است، و همۀ پیامبران با دعوت توحید آمده اند، اگرچه شریعت هایشان متفاوت باشد.

الله تعالی می‌فرماید

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ} ﴿۲۵﴾

{و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به او وحی کردیم که [به مردم بگوید]: «معبودی [به حق] جز من نیست؛ پس تنها مرا عبادت کنید} (۲۵)

سورۀ انبیاء.

الله تعالی می فرماید:

اسلام تنها دین توحیدی حال حاضر بر روی زمین است.

در حالی که همۀ منتسبان به دیگر شرایع کم یا زیاد گرفتار شرک شده اند، زیرا پس از مرگ پیامبران و پس از آنکه مردم توحید را ترک گفتند، مردمان به مرور زمان دچار شرکیاتی شدند، و امروز هیچ دینی بر آن توحید خالصی که پیامبران آوردند نمانده جز دین اسلام.

۲۴ - آیا پاسخ پرسش هایی که عقل ها را درمانده کرده در اسلام هست؟ از کجا آمده ایم؟ برای چه در این جهان هستیم؟ و به کجا می رویم؟

پاسخ: اسلام به همهٔ این پرسشها در یک آیه از قرآن پاسخ داده است. الله سبحانه و تعالی می فرماید:

{وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} ﴿٢٢﴾

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است بازمی دارد؟! [در حالی که] به سوی او بازگردانیده می شوید} (۲۲)

سورهٔ یس.

از کجا آمده ام؟ الله مرا آفریده است {آنکه مرا آفریده است}.

و به کجا در حال رفتنم؟ به سوی الله می روم تا مرا برای کارهایم محاسبه کند {و به سوی او بازگردانیده می شوید}.

برای چه به این دنیا آمده ام؟ برای عبادت الله و برای آنکه آزموده شوم.

چرا الله را عبادت می کنم؟ طبیعی است که الله را عبادت می کنم که مرا آفرید و این طبیعتِ رابطهٔ میان بنده و پروردگار اوست، اینکه بنده پروردگارش و خالقش را بپرستد (وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي).

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است باز می دارد}.

تنها یک آیه، مهم ترین سه پرسشی که بشر را حیران کرده، پاسخ داده است

{وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ} ﴿٢٢﴾

{و چه چیزی من را از عبادت آنکه مرا آفریده است بازمی دارد؟! [در حالی که] به سوی او بازگردانیده می شوید} (٢٢)

سورۀ یس.

٢٥ - چگونه دانستی که محمد - صلی الله علیه وسلم - فرستاده ای از سوی الله است؟

پاسخ: تعدد ادلۀ اعجاز، مفید تواتر معنوی و یقین کامل است.

ارسطو با مجموع آثارش فیلسوف است نه با یک جمله یا یک تحلیل فلسفی.

و بقراط با مجموع پروژه های پزشکی اش پزشک است نه با انجام یک جراحی.

همینطور تعدد دلایل اعجاز که از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نقل شده، تواتر معنوی و یقین کامل به پیامبری ایشان را می رساند.

چون به سیرت ایشان - صلی الله علیه وسلم - می نگری او را انسانی صادق می یابی که به اعتراف دشمن ترین دشمنانش به راستی مشهور بود، و هیچگاه نسبت دروغ یا فجور به ایشان داده نشده است. از سوی دیگر ایشان دربارۀ اموری غیبی خبر می دادند و سپس همۀ آنها چنانکه گفته بود رخ می داد، همچنین عقیده ای که از روز اول به آن فرا خواند با عقیدۀ همۀ پیامبران در توافق است، و همچنین او کسی است که انبیا صدها سال پیش به آمدن ایشان - صلی الله علیه وسلم - بشارت داده بودند، و همۀ اینها مفید تواتر معنوی و یقین کامل به درستی رسالت است.

از سوی دیگر، دربارۀ بزرگترین نشانۀ ایشان یعنی قرآن کریم چه می شود گفت؟

قرآنی که الله متعال با آن اهل بیان را به مبارزه طلبیده تا یک سوره مانند آن بیاورند، اما چنین نکردند.

الله عزوجل می فرماید:

{فَإِلَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا} ﴿٢٤﴾

{اگر چنین نکردید و چنین نخواهید کرد} (٢٤).

سورۀ بقره.

و چنین نکردند، و نتوانستند چنین کنند.

و قرآن کریم همواره بلیغان و سخنوران مشرک را به مبارزه طلبید، و آنان همواره از رویارویی و آوردن همانند آن عاجز ماندند.

د عبدالله دراز - رحمه الله - می گوید: «آیا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از این هراس نداشت که با این کارش غیرت ادبی آنان را به جوشش آورد؟

و در نتیجه همگی با هم برای رقابت برخیزند؛ و اگر گروهی از بلیغان و سخنوران همدست می شدند تا سخنی بیاورند هم طراز آن ولو در برخی از جوانبش بیاورند چه می توانست بکند؟!

و اگر او توانست این حکم را بر اهل دوران خود صادر کند [و آنان را که اهل بلاغت بی نظیر در میان عرب بودند اینگونه به مبارزه طلبد] چگونه می تواند همین حکم را دربارۀ نسل های بعد بدهد؟ [نه نخواهند توانست مانند قرآن بیاورند؟]

این ماجراجویی تنها از کسی برمی آید که به قدر خود آگاه است و دستانش از قضای [الهی] و خبر آسمان پر است، و همین بود که چنین چالشی را به میان جهانیان افکند و این بود که سخن او همچون حکمی نهایی [بر عجز آنان] بود، در نتیجه هر که در طول دوران ها قصد رویارویی کرد آشکارا ناتوان گردید و شکست خورد».[1]

آن مشرکان به این نتیجه رسیدند که گردآوری لشکرها و احزاب برای نبرد با رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آسانتر

[1] النبأ العظیم، دکتر عبدالله دراز رحمه الله (۴۴-۴۵).

از رفتن به مصاف قرآن و پذیرش این چالش است، و این اوج تلاش آنها بود:

{وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَـٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾}

{و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید، [و هنگام قرائت آن توسط محمد] فریاد بکشید تا با این کار بر او پیروز شوید} (۲۶).

سورۀ فصلت.

همۀ عرب و همۀ امت هایی که این مبارزه طلبی به آنان رسید چیزی نیاورند که ملحدها را آسوده گرداند تا با آن دیگران را نیز [بابت این مبارزه طلبی] راحت کنند.

آلوسی - رحمه الله - می گوید: «هیچ یک از آنان تا امروز چیزی را به زبان نیاورده [که پاسخ به این مبارزه طلبی] توصیف شود».

جبیر بن مطعم که هنوز مسلمان نشده بود می گوید: از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شنیدم که در نماز مغرب سورۀ طور را می خواند، پس چون به این آیه رسید که:

{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ﴿٣٧﴾}

{آیا آنان از هیچ آفریده شده اند یا خود آفرینندۀ خویشند؟ (۳۵).

آیا آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده اند؟ [نه،] بلکه آنان یقین ندارند (۳٦).

آیا گنجینه های پروردگارت نزد آنها است؟یا آنها [بر حسب اراده شان] مسلط [و متصرف[هستند؟!} (۳۷).

سورۀ طور.

گفت: نزدیک بود دلم برجهد».[1]

قرآن دارای اسراری الهی است که به نفس بشری می رسد.

تأمل کن که چگونه زنان مشرکان هنگامی که ابوبکر صدیق قرآن می خواند از شدت جذابیت آیات قرآن گرد خانۀ ایشان جمع می شدند، تا جایی که این باعث ترس قریشیان شد.[2]

و این بود که رأی هیئت های عرب بر این یکجا شد که قرآن را نشنوند و نگذارند که خانواده هایشان آن را بشنوند، و این تنها راه آنها برای باقی ماندن بر کفر بود.

از جمله شگفتی های قرآن کریم و عجایب پایان ناپذیرش چیزی است که دکتر عبدالله دراز - رحمه الله - دربارۀ قضیۀ نزول آیات قرآن در اوقات گوناگون بیان کرده، سپس پیامبر

---

[1] صحیح بخاری (۴۸۵۴).
[2] صحیح بخاری (۴۸۵۴).

- صلی الله علیه وسلم - اشاره به گذاشتن برخی از آیات در جاهای معینی در بین سوره ها و آیات دیگر می فرمودند، سپس در پایان هر سوره همانند بنایی مستقل ظهور می افکند. ایشان - رحمه الله - می گوید: «در وقت نزول قرآن برخی از مواضع قرآن جدا از دیگر مواضع افزون می شد، و به شکل تدریجی پس از اضافه شدن به یکدیگر واحدهایی مستقل را تشکیل می داد، و برخی در جایی نهاده می شد و برخی دیگر با دیگر آیات در جایی دیگر، و همه بر حسب امر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بود، که او نیز به نوبهٔ خود آن را از روح القدس (جبرئیل) دریافت می کرد.

حال اگر تواریخ بی حد و حصر نزول آیات قرآن کریم را در نظر داشته باشیم، و حواسمان باشد که این وحی عموما به شرایط و مناسب های خاصی مرتبط بوده، این ما را به پرسش دربارهٔ وقتی که فرایند تنظیم هر سوره به شکل یک واحد مستقل صورت گرفت می کشاند.

انگار قرآن عبارت از قطعاتی جدا از هم و شماره گذاری شده از یک بنای قدیمی باشد، که بنای آن دوباره در جایی دیگر به همان شکل سابق بازیابی شده است، وگرنه چگونه می توان این ترتیب فوری و ساختارمند، بسیاری از سوره ها را در یک آن توجیه کرد؟

اما انسان هنگام گذاشتن چنین نقشه ای دربارهٔ حوادث آینده و نیازهای تشریعی و راه حل های آن [مرحله] چه ضمانت تاریخی می تواند داشته باشد؟ این بدون در نظر گرفتن شکل لغوی است که باید این راه حل ها بر اساس آن ارائه شود، و

بدون در نظر گرفتن همگرایی با روش آن سورۀ خاص نه سوره ای دیگر؟

آیا به این نتیجه نمی رسیم که کامل شدن این نقشه و محقق شدن آن به شکل مورد نظر نیازمند دخالت از سوی آفریدگار بزرگی است، که قادر به برپا داشتن چنین نظم مورد انتظاری است؟».[1]

بنابراین قرآن معجزه ای مستقل بر درستی پیامبری ایشان -صلی الله علیه وسلم- است.

معجزات ایشان - صلی الله علیه وسلم - که به دست ایشان رخ داد، بسیار است و بیش از هزار معجزه است که دورۀ رخ داد آن دور نیست و ناقلان این معجزات از راستگوترین و نیکوکارترین مردم بودند.

راویانی که این معجزات را برای ما نقل کرده اند دروغ را در امور کوچک جایز نمی دانستند، بنابراین چطور ممکن است که بر ایشان دروغ ببندند حال آنکه می دانند هر کس بر ایشان به عمد دروغ نسبت دهد باید جایگاهش را در دوزخ مهیا سازد، چنانکه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نسبت به آن هشدار داده است.

و برخی از این معجزات را هزاران تن از صحابه دیدند و برخی دیگر را ده ها تن دیدند، با این حال چگونه امکان دارد که همۀ آنها در دروغ گفتن یکدست شوند؟

---

[1] کتاب مدخل إلى القرآن الكريم، دکتر عبدالله دراز.

نمونهٔ معجزات ایشان که جمع بزرگی از مردم شاهد آن بودند: حدیث نالهٔ تنهٔ خرما که حدیثی است متواتر؛ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بر روی یک تنهٔ خرما خطبه می گفتند، پس هنگامی که برای ایشان منبری ساختند و بر آن منبر بالا رفتند و خطبه گفتند، تنهٔ خرما از روی دلتنگی ناله کرد و مانند کودک گریست، و همچنان می نالید و می گریست، تا آنکه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آن را در آغوش گرفت و ساکت شد.

این حدیث را از میان صحابه: انس بن مالک، و جابر بن عبدالله، و عبدالله بن عباس، و عبدالله بن عمر، و اُبی بن کعب، و ابوسعید، و سهل بن سعد، و عایشه بنت ابوبکر، و ام سلمه روایت کرده اند.

آیا ممکن است که این تعداد از صحابه در روایت خبری مانند این بر دروغ همدستی کنند؟

بلکه حتی برخی از معجزات ایشان را هزاران تن از صحابه مشاهده کردند، مانند جوشش آب از بین انگشتان گرامی ایشان، تا جایی که از آن آب هزار و پانصد صحابی وضو گرفتند و نوشیدند، و این حدیث متواتری است که بخاری و مسلم روایتش کرده اند.

و زیاد شدن غذای کم، آنطور که لشکری بزرگ از آن خوردند و این نیز به صورت متواتر از صحابه روایت شده،

و تنها بخاری در پنج موضع معجزات زیاد شدن غذا به دست پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را در صحیحش آورده است.[1]

اکنون که دلایل راستگو بودن ایشان ثابت است و معجزات پرشمار دال بر نبوت ایشان - صلی الله علیه وسلم - است، چگونه انسان خردمند می تواند همهٔ اینها را تکذیب کند؟

اینها مثالهای کوتاه دیگری است از معجزات ایشان صلی الله علیه وسلم:

ایشان - صلی الله علیه وسلم - شبی خبر دادند که باد شدیدی خواهد وزید، و مردم را از ایستادن نهی کردند، پس مردی برخاست و باد او را برداشت و در مکانی دور پرت کرد.[2]

همچنین ایشان علیه الصلاة والسلام، در همان روزی که نجاشی از دنیا رفت خبر از مرگ ایشان داد، و بر ایشان [نماز میت غایب خواند] و چهار تکبیر خواند.[3]

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از شهادت عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر - رضی الله عنهم اجمعین - خبر دادند، مبنی بر این که آنان مانند دیگر مردم در بستر خویش از دنیا نرفتند.

---

[1] بخاری (۱۲۷۱) و (۲۶۱۸) و (۳۵۷۸) و (۴۱۰۱) و (۶۴۵۲) و همهٔ اینها حوادث و وقایع گوناگونی است که تنها در بخاری آمده است!

[2] صحیح مسلم (۳۳۱۹).

[3] صحیح بخاری (۴۸۵۴).

روزی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - همراه با ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر کوهی بالا رفتند، پس صخره تکان خورد، پس رسول الله - صلی الله علیه وسلم - خطاب به کوه فرمودند: «آرام باش، که بر تو نیست جز پیامبر، یا صدیق، یا شهید».[1]

در این حدیث ایشان بر خودشان به نبوت و بر ابوبکر به صدیق بودن و بر دیگر صحابهٔ حاضر بر روی کوه به شهادت حکم دادند، و همان چیزی که ایشان - صلی الله علیه وسلم - بیان کرده بودند، رخ داد.

همچنین ۱۵۰ حدیث هست که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برای کسانی دعا کردند و دعایشان در لحظه اجابت شد در حالی که مردم شاهد بودند![2]

و هنگامی که اهل مکه از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - خواستند که نشانه ای به آنان نشان دهد، ماه را که دو نیمه شده بود به آنان نشان داد، تا جایی که حراء را بین آن دو نیمه دیدند و این حدیثی است متواتر، یعنی در بالاترین درجهٔ صحت است.

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سورهٔ قمر را که معجزهٔ دو نیمه شدن ماه در آن ذکر شده را بر محل اجتماع کفار مانند جمعه ها و اعیاد می خواند تا آنچه از جمله معجزات ایشان

---

[1] صحیح مسلم (۲۶۵۸).

[2] این احادیث را سعید بن عبدالقادر باشنفر در کتابش «دلائل النبوة» گردآوری کرده. این کتاب را انتشارات دار ابن حزم منتشر کرده است.

در این سوره آمده را به گوش آنان برساند و برای درستی نبوتش به آن استدلال می کرد.

سپس اینکه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خبر داده اند که آدم آخرین موجودی است که از میان موجودات زنده آفریده شد: «و آدم را بعد از عصر روز جمعه در پایان آفریدگان، آفرید».[1]

و این حقیقتی است علمی که اکنون اثبات شده است. چگونه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دانست که آدم - علیه السلام - آخرین موجودات زنده ایست که پس از گیاهان و دیگر حیوانات بر روی زمین ظاهر می شود؟

این سخن الله تعالی را ببین که می فرماید:

{وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً} ﴿١٢﴾

{و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانهٔ شب را محو ساختیم و نشانهٔ روز را روشنی بخش گردانیدیم} (۱۲).

سورهٔ اسراء.

پس نشانهٔ شب را محو گردانیدیم: یعنی ماه که نشانهٔ شب است که روشنی بخش بود، سپس روشنی اش محو شد.

و این همان چیزی است که صحابه این آیهٔ کریمه را به آن تفسیر کرده اند. امام ابن کثیر در تفسیرش آورده که عبدالله بن

[1] صحیح الجامع.

عباس - رضی الله عنهما - فرمود: «ماه روشنی می بخشید همانطور که خورشید روشنی می بخشد، و آن نشانۀ شب است، پس [روشنی اش] محو شد».

شگفت آور این است که این همان نتیجه ای است که علم امروز به آن رسیده است. ناسا در سایت رسمی و کانال رسمی اش [در یوتیوب] موضوعی را نشر کرده مبنی بر این که ماه در دورۀ نخست از عمرش روشن و آتشین بوده است.[1]

وقوع نشانه ها توسط آن پیامبر و سخن گفتن از خبرهای غیب و اسرار دقیق زمین و آسمان ها به تواتر که از یک مرد - صلی الله علیه وسلم - ثابت شده است، و قرآن بر او نازل شده، و همان چیزی را آورده که پیامبران پیشین بر آن بودند، و از سوی الله یاری شد و از دنیا نرفت تا وقتی که شریعت کامل گردید.

بنابراین پیامبر دانستن او نشانگر درستی خرد است!

نشانه های غیبی ایشان - صلی الله علیه وسلم - بیش از هزار مورد است.

و معجزات ایشان را یارانشان که راستگوترین و بهترین مردم پس از ایشان بودند نقل کرده اند.

اما عجیب این است که بزرگان صحابه پیش از دیدن معجزات اسلام آوردند. آنان اسلام آوردند زیرا می دانستند که

[1] qa.1440.qa@gmail.com

پیامبر محمد - صلی الله علیه وسلم - راستگوست، و هرگز دروغ نگفته است.

و این موضع کبار صحابه یک موضع عاقلانه و حکیمانه است، زیرا راستگویی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - یک دلیل کافی مستقل برای اثبات درستی نبوت اوست... زیرا آنکه ادعای پیامبری می کند یا راستگوترین مردم است، زیرا او پیامبر است... و پیامبر راستگوترین انسانهاست.

و یا دروغگوترین مردم است، زیرا در بزرگترین امر دروغ گفته است.

و امر راستگوترین مردم با دروغگوترین آنها بر کسی پوشیده نمی ماند، مگر آنکه جاهلترین مردم باشد.[1]

برای عاقل چه آسان است که راستگوترین و دروغگوترین مردم را از یکدیگر تشخیص دهد.

مشرکان نیز در نخستین روز بعثت ایشان - صلی الله علیه وسلم - اعتراف کردند که او هرگز دروغ نگفته است، و گفتند: «از تو هرگز دروغی تجربه نکرده ایم».[2]

و هنگامی که هِرَقل از ابوسفیان که هنوز مسلمان نشده بود پرسید: «آیا پیش از آنکه آنچه گفت را بگوید، او را به دروغ متهم می کردید؟».

---

[1] ثبوت النبوت عقلا ونقلا، ابن تیمیه، دار ابن الجوزی (۵۷۳) و همین معنا در همین منبع (صفحهٔ ۳۱۸) نیز آمده است.

[2] صحیح بخاری (۴۸۵۴).

ابوسفیان گفت: «نه».

هرقل گفت: «ممکن نیست که دروغ گفتن بر مردم را رها کند و بر الله دروغ ببندد».

سپس هرقل سخن مشهور خود را گفت که: «اگر نزد من بود پاهایش را می شستم».[1]

و کفار از نشان دادن حتی یک دروغ از او در کل دوران زندگی ایشان ناتوان ماندند، برای همین قرآن کفر آنان را با وجود آنکه پیش از بعثت به حال او آشنا بودند مورد انکار قرار داده و پروردگار ما سبحانه می فرماید:

{أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ} ﴿٦٩﴾

{یا اینکه پیامبرشان را نشناخته اند و [برای این] به انکارش برخاسته اند} (۶۹)

سورۀ مؤمنون.

پس حال پیامبر و سیرت او دلیلی است مستقل بر پیامبری او.

صلی الله علیه وسلم.

اکنون که دلایل راستگو بودین ایشان ثابت است و معجزات پرشمار دال بر نبوت ایشان - صلی الله علیه وسلم -

[1] صحیح بخاری (۴۸۵۴).

است، چگونه انسان خردمند می تواند همهٔ اینها را تکذیب کند؟

۲۶ - چگونه بدانم که از من خواسته شده تا به الله ایمان بیاورم؟

پاسخ: خود را ببین تا متوجه شوی که در حال آزموده شدن هستی، آیا در درون خود این را احساس نمی کنی که چیزی به تو می گوید کار درست را انجام بده و کار خطا را انجام نده؟

اگر در برابر تو پولی بود و صاحب آن حواسش نبود، این احساس به تو دست می دهد که این پولها را بردار و برای خودت از آن استفاده کن، و احساس متضادی که می گوید: این کار را نکن چون حرام است و جرم است.

بنابراین تو در همهٔ ایستگاه های زندگی ات در حال امتحانی.

این احساس - که این کار را بکن و این کار را نکن - در درون تو وجود دارد چون تو برای امتحان شدن آمده ای و به حال خود رها نشده ای... تو چیزی بی ارزش و بی هدف نیستی.

الله تعالی می‌فرماید:

{إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا} {۳}

{به راستی که ما را به اون نشان دادیم، [پس او] یا شکرگزار است و یا کفران کننده} (۳)

سورۀ انسان.

در درون انسان چیزی می گوید که: بکن و نکن. پس او در هر موقعیتی از موقعیت های زندگی اش یا شاکر است و یا کافر.

بلکه در هر گامی از گام های زندگی انسان، برای انسان این امکان هست که یا کار خیر انجام دهد و یا کار شر، آیا به مسجد برود یا به لهو و لعب.

برای همین است که الله عزوجل می فرماید:

{وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ} ﴿٥٦﴾

{و جن و انس را فقط برای این آفریده ام که مرا عبادت کنند} (۵۶)

سورۀ ذاریات.

تو در هر قدمی که برمی داری، نوعی از بندگی الله یا معصیت او را خواهی یافت.

پس هر که برای انجام آنچه الله به او امر کرده توفیق یافت نجات یافته، و هر که از امر الهی سرپیچی کرد دچار خطا شده است.

و آنچه بر این اختیار مترتب می شود همین است که انسان برای هر کاری که انجام داده مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.

هدف از خلقت ما همین است که امتحان شویم، و این همان هدفی است که الله برایش پیامبران را فرستاد و کتابها را نازل کرد.

{وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّـهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ} ﴿٣٦﴾

{و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تا بگوید] الله را عبادت کنید و از طاغوت بپرهیزید} (۳۶)

سورۀ نحل.

و پس از آنکه این امتحان با مرگ به پایان رسید، به سوی الله باز می گردیم: {و به سوی او بازخواهید گشت} (۲۲) سورۀ یس.

{وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ} ﴿٤٢﴾

{و این که سرانجام [و بازگشت] به سوی پروردگار توست} (۴۲)

سورۀ نجم.

{إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ} ﴿٨﴾

{همانا بازگشت به سوی پروردگار توست} (۸)

سورۀ علق.

ما به سوی الله باز می گردیم تا برای آنچه از پیش فرستادیم محاسبه شویم.

{وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾}

{و اینکه عملش [در روز قیامت آشکارا] دیده خواهد شد} (٤٠)

{آنگاه جزای عملش به صورت کامل و بدون کاستی به او داده می شود} (٤١)

سورۀ نجم.

او [نتیجۀ] آن اعمالی را که از پیش فرستاده خواهد دید و برای آن حسابرسی خواهد شد:

{فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾}

{آنگاه هرکس هم وزن ذره ای نیکی [انجام داده باشد نتیجۀ] آن راخواهد دید (٧)

{و هر کس به اندازۀ ذره ای کار بد کرده باشد، [کیفرِ] آن را می بیند} (٨)

سورۀ زلزله.

۲۷ - آیا ایمان به الله همراه با کفر به پیامبران کافی است؟

پاسخ: نه.

ایمان به الله همراه با عدم ایمان به پیامبران برای آنکه انسان مسلمان باشد کافی نیست. چه معنی دارد که به الله به عنوان خالق و روزی دهنده و تدبیر کننده ایمان بیاوری، سپس به وحی او کفر بورزی و پیامبرانش را انکار کنی؟

این کفر اکبر است.

بله گناهی بزرگتر از این نیست که کسی وحی الله را رد کند. الله تعالی می فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّـهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾}

{همانا کسانی که به الله و رسولانش کفر می ورزند، و می خواهند میان الله و رسولانش تفاوت بگذارند [اینگونه که به الله ایمان می آورند، و رسولانش را تکذیب می‌کنند] و می گویند: به برخی ایمان می آوریم، و به برخی دیگر کفر می ورزیم، و میخواهند که راهی میان کفر و ایمان برگزینند (۱۵۰)

آنان در حقیقت کافر هستند؛ و برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده ایم} (۱۵۱)

سورۀ نساء.

بنابراین کسی که به الله ایمان بیاورد و به پیامبران کفر بورزد در حقیقت کافر است.

پس هر کس به پیامبری از پیامبران کفر بورزد به الله کفر ورزیده زیرا وحی الهی را انکار کرده، برای همین اهل کتاب کفر ورزیده اند زیرا به پیامبری محمد بن عبدالله - صلی الله علیه وسلم - کافر شده اند.

{إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ} ﴿٦﴾

{همانا کسانی که کفر ورزیدند – چه یهود و نصاری و چه مشرکان- [روز قیامت] وارد جهنم می شوند و برای همیشه در آن می مانند، اینها [به سبب کفر به الله، و تکذیب رسولش] بدترین مخلوقات هستند} (۶)

سورۀ بینه.

و این وعید الهی که آنان را به آتش داخل خواهد ساخت حق است {پس تهدید من واجب آمد} (۱۴) سورۀ ق.

اسلام و نجات یافتن صرفا وابسته به این نیست که انسان به خالق بودن و رازق بودن و مُحیی و مُمیت بودن الله ایمان بیاورد، بلکه باید به پیامبران او نیز ایمان آورد.

بنابراین، ایمان به وجود الله و کفر به پیامبر کافی نیست و در روز قیامت برای بنده در برابر الله هیچ سودی نخواهد

داشت، زیرا لازم است که الله را عبادت کند و ایمان به همهٔ پیامبرانش را کامل سازد.

اگر ایمان به وجود الله کافی بود دیگر خداوند پیامبرانش رو نمی فرستاد و کتابهایش را نازل نمی کرد، زیرا همهٔ بشر با فطرت خود الله را می شناسند.

الله که تو را آفرید و هدایت کرد و روزی داد، تنها اوست که شایسته است تا او را چنانکه از طریق پیامبرانش مشروع ساخته عبادت کنی.

۲۸ - آیا کافر برای کارهای نیکش از الله اجر می برد؟

پاسخ: نیکوکاری هم فطرتی است که الله مردم را بر آن سرشته است، برای همین است که می بینی انسان اعمال نیک انجام می دهد اگرچه کافر یا مشرک باشد. همه بر اساس فطرتی که بر آن سرشته شده اند کارهای نیکی انجام می دهند.

اما شرط پذیرش عمل نیک این است که برای الله تعالی باشد، یعنی قصد فرد این باشد که ثوابش را از الله بگیرد.

برای همین، شخص کافری که همراه با الله خدایان دیگری را نیز می پرستد، به او می گوییم: به نزد کسانی که در کارهای نیکت با الله شریکشان ساخته ای برو و پاداش خود را از آنان بخواه، زیرا تو در این کارهای خیرت تنها رضایت الله را نخواسته ای.

شخصی را تصور کن که خانواده اش او را تربیت کرده و برایش خرج کرده اند تا جوانی قوی بنیه شده است، سپس به

نزد دیگران رفته تا به آنان خدمت کند. آیا او حق دارد که به نزد خانواده اش برگردد و بگوید: اجرت خدمتی که به دیگران کرده ام را به من بدهید؟

طبعا باید به نزد همان هایی برود که خدمتشان را کرده و اجرتش را از آنان بگیرد.

و مثال اعلی از آن الله است.

الله همان کسی است که تو را آفریده و روزی ات داده و با همهٔ نعمت هایش بر تو منت نهاده، سپس عبادتش را رها می کنی و می خواهی که اجر کارت را از او بگیری؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟

برای همین است که الله عزوجل می فرماید:

{وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا} ﴿٢٣﴾

{و به [بررسی] کارهایشان می پردازیم و همه را [همچون] غباری پراکنده می سازیم} (٢٣)

سورهٔ فرقان.

و الله سبحانه می فرماید:

{وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا} ﴿٣٩﴾

{و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی است در زمینی هموار که تشنه آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد} (۳۹)

سورهٔ نور.

کسانی که کفر ورزیده اند مستحق پاداش کارشان نیستند حتی اگر آن کار شایسته ای باشد، زیرا آنان کافرند و در اصل قصدشان از آن عمل صالح این نبوده که ثواب پروردگارشان را به دست آورند، و اصلا در پی خشنودی خالق خود نبوده اند.

بنابراین مسئله فقط انجام عمل نیک نیست، زیرا همهٔ ما فطرتا به انجام بسیاری از کارهای نیک گرایش داریم، بلکه قضیه این است که چرا این کار نیک را انجام می دهی و برای چه کسی انجامش می دهی؟ آیا برای مصلحت شخصی خودت است یا از روی ریا یا برای غیر الله؟

همهٔ اینها هیچ کدام در راه الله حساب نمی شود و از آن امید پاداش عمل صالح از سوی الله نمی رود.

۲۹ - اگر اسلام دین حق است، این شبهات از کجا می آید؟

پاسخ: شبهه یعنی مسئله ای که مسلمان در دینش نمی داند و شاید پاسخش بر او پوشیده بماند تا آنکه به آن پی ببرد.

ارادۀ الله سبحانه بر این بوده که در مسائلی فرعی در دین اموری مُشتَبَه باقی بماند تا آنانکه خواهان باطل هستند از طاعت پروردگار دور بمانند.

الله عزوجل می فرماید:

{هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ} ﴿٧﴾

{اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد، پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند، اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند با آنکه تأویلش را جز الله نمی داند، و ریشه داران در دانش می گویند: ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود} (۷)

سورۀ آل عمران.

{اما کسانی که در دلهایشان انحراف است از متشابه آن پیروی می کنند} یعنی آنکه در دلش انحراف است در جستجوی فتنه و جستجوی دوری از الله در پی این شبهات خواهد افتاد.

پس الله بر اساس حکمتش این را اراده کرده که ایمانی باشد و کفری باشد.

{فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ} ﴿٢﴾

{پس از شما برخی کافرند و از شما برخی مؤمنند} (٢)

سورۀ تغابن.

آنکه خواهان کفر است به این شبهات چنگ می زند و با آن از دینش و از نمازش و از ایمانش غافل می شود.

اما مؤمن تابع ادلۀ محکم ثابت است که همان {أم الكتاب} است و با آن دین درست و رسالت درست را می شناسد، و اگر چیزی را یافت که نمی فهمد درباره اش می پرسد، اما آن چیزی که نمی داند او را از دینش یا از نمازش مشغول نمی دارد.

تنها آنکه در دلش بیماری است بخاطر آنچه نمی داند از دینش مشغول و رویگردان می شود.

{وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّـهُ بِهَـٰذَا مَثَلًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّـهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ} ﴿٣١﴾

{تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: الله از این مثال چه می خواهد؟ اینگونه الله هر که را بخواهد گمراه می سازد و هر که را بخواهد هدایت می کند} (٣١)

سورۀ مدثر.

از دیگر حکمت های وجود شبهات همچنین این است که اهل علم و بصیرت با این شبهات از دیگران متمایز می شوند، و همین است که می بینی عالم پاسخ امور مُشتَبَه را می داند و با همین دانستن از شخص عامی که در دین متعمق نشده و علم آن را کسب نکرده متمایز می شود، و این است که الله کسانی را که علم داده شده اند بر دیگران درجاتی افزون و والا گردانیده است.

حق واضح است، اما باید متشابهاتی باشد تا از طریق آن تمایز و غربالگری حاصل شود.

سنت الله دربارۀ مخلوقاتش تکلیف است، و سنتش در تکلیف این است که بخشی از حکمتش در این تکلیف پنهان بماند. برنده آن است که با آنچه می داند بر آنچه که پنهان مانده استدلال کند، و بازنده آن است که آنچه را نمی داند حجابی قرار دهد و در نتیجه از استدلال به آنچه می داند محروم شود.

۳۰- چرا الله شر را آفرید؟ یا به معنای دیگر: پاسخ مسلمان به «مسئلۀ شر» چیست؟

پاسخ: فتنۀ شر تقریبا بزرگترین سبب الحاد در طول تاریخ بوده است.

{وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّـهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ} ﴿۱۱﴾

{و از مردم کسی است که [مضطرب است] و الله را با تردید عبادت میکند، یعنی اگر خیری [از سلامتی و ثروت] به او رسد اطمینان می یابد واگر فتنه ای به او رسد روی برتابد، در دنیا و آخرت زیان دیده است، این همان زیان آشکار است} (۱۱)

سورۀ حج.

بنابراین کسانی هستند که به سبب فتنه یا بلا یا مصیبتی که به آنان نازل شده به الله کافر می شوند.

شاید اینجا ملحد بپرسد: اصلا چرا باید شری وجود داشته باشد؟

پاسخ ساده این است: چون ما مکلف هستیم.

زیرا ما در جهانی آزمایشی هستیم.

پروردگار ما سبحانه می فرماید:

{وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً} ﴿٣٥﴾

{و شما را از راه آزمایش به شر و خیر خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید} (۳۵).

سورۀ انبیاء.

خیر و شر برای این هستند که تو مکلف هستی، و این تکلیف همان هدفی است که برایش وجود داری.

الله تعالی می‌فرماید

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ} ﴿٢﴾

{همان ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر هستید، و او ذات شکست ناپذیری است که بسیار آمرزنده است} (٢)

سورۀ ملک.

وجود شر و وجود فتنه ها و بلایا خودش بزرگترین دلیل بر درستی قضیۀ دین و خطای الحاد است.

چون اگر ما فرزندان این جهان مادی بودیم، اساسا درکی از خیر و شر نداشتیم.

اگر جهان کاملا بی معنا بوده هرگز به درک اینکه بی معناست نمی رسیدیم. زیرا ما بنابر روایت الحادی بر اساس حتمیات مادی محکمی در حرکت هستیم، و قوانین طبیعت بر ما حاکم است، و در چنین چارچوبی اصلا ماهیت شر و معنای کلمۀ شر را نمی دانستیم.[1]

آیا پیشرفته ترین حیوانات درکی از مسئلۀ شر دارند؟

همین که ما شر را درک می کنیم معنایش این است که ما فرزندان این جهان مادی نیستیم، و درکمان از وجود شر از خاستگاهی غیر از خاستگاه مادی داروینی از وجود می آید.

[1] C. S. Lewis

ما متعلق به خاستگاهی آسمانی هستیم، نه از خاستگاهی الحادی و مادی و زمینی، و این تنها تفسیرِ درک شر توسط ماست.

تا وقتی که ما مکلف هستیم طبیعی است که فتنه ها و بلاهایی هم باشد و طبیعی است که شر را درک کنیم.

شر و کمی درد و قدرت برای انجام گناه مقتضای طبیعی و نتیجهٔ بدیهی آزادی اراده و تکلیف الهی است.

وجود شر و وجود بلاها و مصیبت ها و شهوتهاست که بهترین گنیجنه های درون انسان صالح و بدترین نهفته های درون انسان فاسد را آشکار می سازد.

طرز فکر ملحدها که وجود خالق را به سبب وجود شر انکار می کنند چنین است:

۱- اگر پدر نیکوکار است و خیر فرزندش را می خواهد، پس چرا اجازه می دهد واکسن ضد میکروب دردناک را به فرزندش تزریق کنند؟

۲- اینجا فرزند به دلیل تزریق واکسن درد کشیده است؟

۳- پس پدر موجود نیست.[1]

آیا این یک نتیجه گیری عقلی است؟

[1] از کتاب «أسس غائبة» مهندس احمد حسن، مرکز دلایل با کمی تغییر و تصرف.

سپس این طبیعی است که ما همهٔ ریزه کاری های حکمت الهی در خیر و شر را ندانیم.

الله تعالی حکمت از کارهای خضر را برای موسی علیه السلام آشکار ساخت، با اینکه این کارها از نظر ظاهری بسیار منکر و غیر قابل قبول بودند، اما خیر بزرگی در خود داشت. داستان موسی و خضر بدون هدف در قرآن نیامده، بلکه از باب تدبر و اقرار به قصور نفس بشری و قضاوت عجولانهٔ آن آمده است.

مسئلهٔ عجیب در قضیهٔ شر این است که اگر در جهان شری نبود، از محل تولدت بیرون نمی آمدی!

و دیگر نه تمدنی بود و نه شهر و کارخانه و خانه ای ساخته نمی شد و مردم نیازی به کار نداشتند، و به مقاومت در برابر بیماری ها یا حل مشکلات یا اختراع ایده هایی برای آسان تر شدن زندگی فکر نمی کردند!

و انسان هرگز به اینکه از محل تولدش جابه جا شود فکر نمی کرد.

زیرا نه شری بود و نه رنجی و نه بلا و خستگی و مشکلی که مردم برای حل آن فکر کنند!

دیگر چه نیازی به خستگی و شب بیداری و اندیشه و تلاش بود؟

بنابراین شر همان ضرورتی است که باید در دنیا باشد!

به دقت در این بیندیش!

و از الله پروا کن، چرا که تو ملکف هستی.

بسیاری از مردم دچار بلا و شر می شوند و به سوی الله باز می گردند و از جملهٔ نیکوکاران می شوند، و پاک منزه است پروردگار بزرگوار ما و ستایش از آن اوست.

پس همهٔ اَقدار الهی دارای حکمت و خیر است.

و بر مسلمان لازم است که به همهٔ تقدیرهای الهی ایمان بیاورد. پیامبر - صلی الله علیه و سلم می فرماید:

"ولوْ أنَّ لكَ مِثْلَ أُحُدٍ ذهبًا أَنفَقْتَهُ في سبيلِ اللهِ ما قَبِلَهُ اللهُ مِنكَ حتَّى تُؤْمِنَ بالقَدَرِ، وتَعْلَمَ أنَّ ما أَصابَكَ لم يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ، وأنَّ ما أَخْطَأَكَ لم يَكُنْ لِيُصِيبَكَ، وإنَّهُ مَن مات على غيرِ هذا دَخَل النَّارَ". «اگر همانند کوه احد طلا داشته باشی و آن را در راه الله انفاق کنی الله از تو نمی پذیرد تا آنکه به تقدیر ایمان بیاوری، و بدانی آنچه به تو رسیده قرار نبوده به تو نرسد، و آنچه به تو نرسیده قرار نبوده به تو برسد، و آنکه بر باوری جز این بمیرد به دوزخ درآید».[1]

پس مسلمان باید به تقدیرهای الهی چه خیر و چه شر خشنود باشد.

و همهٔ تقدیرهای الهی در اصل خیر است اگر چه برخی از آنها در ظاهر شامل شر یا تنگنا یا آزاری ظاهری باشد، اما فرجام آن شامل خیری عظیم و حکمت الهی بالغه ای است.

---

[1] صحیح سنن ابی داوود (۴۶۹۹).

۳۱- آیا دین نقشی در رخ دادن جنگهای دینی که مدتها در زمین اتفاق می افتاد داشته است؟

پاسخ: بشریت هزاران سال با شریعت های توحید زندگی کرده است، و چهار هزار سال با شرایع ابراهیمی بزرگ سه گانه زندگی کرده است، و دین خطری مستقیم برای جنس بشر نداشته بلکه برای انسان ها ارزش های اخلاقی والا را به ارمغان آورده که مؤمن و ملحد بر آن اتفاق نظر دارند، و تمدن های اساسی را بنیان نهاده و بلکه می توان ادعا کرد که هر خیری در زمین هست از آثار آن پیامبری هاست! دین باعث شده که دادگاه ها از هزاران قضیه و شکایت خلاص شوند و بالاتر از این، دین اساس معرفتی و رفتاری و ارزشی را برای هدف از وجود انسان بر روی زمین را نهاده است! و کشورهایی که شرایع توحیدی را پذیرفتند همچنان تاکنون دارای نوعی تنوع فرهنگی هستند که وجود مخالفان را حفظ کرده، و برای آنان به موجب همین شرایع توحیدی سقفی حمایتی فراهم کرده اند. در حالی که تنها یک قرن از نزدیکی برخی از دولت ها به الحاد، نزدیک بود همهٔ بشریت را به پرتگاه هلاکت بکشاند! سپس امروزه ملاحده می آیند و با ما از خطر دین برای بشریت سخن می گویند! حال آنکه تاریخ بشر راه و روشی خطرناکتر از الحاد به خود ندیده، و کشتارهای گولاگ در شوروی به دست لنین ملحد، و کشتار اقلیات های نژادی در آلمان نازی، و نابود کردن یک چهارم ساکنان کامبوج توسط پول پوت ملحد، و کشتار ۵۲ میلیون چینی در انقلاب بزرگ فرهنگی به دست مائوی ملحد (Mao

Zedong)، و ظهور اتحادیهٔ بی خدایان مبارز (League of Militant Atheists) در اروپا که به طور رسمی ۴۲ هزار مؤسسه دینی - شامل کلیساها و مساجد - را بست و ده هزار مذهبی را کشت، تنها نمونه هایی از نتایج الحاد و نتایج طبیعی ظهور الحاد است. بله دو جنگ جهانی اول و دوم در حقیقت جنگهایی الحادی - الحادی بود، که ایده های الحادی دربارهٔ نژادهای بشری و تلاش در جهت پاکسازی نژادی پشت آن بود. و نتیجهٔ آن چیزی نبود جز از بین رفتن ۵ درصد از ساکنان زمین و این جنگ های جهانی، هم پیروزها و هم شکست خورده ها را یک سوم قرن به عقب بازگرداند و فیلسوفان به کنایه از پایان تمدن، یک توالت سرپایی را در وسط پاریس گذاشتند. این جنگهای الحادی به تولید زرادخانه هایی از سلاح هسته ای انجامید که برای چند بار نابودسازی همهٔ بشر کافی است. خوانشی ساده دربارهٔ جنگ های قرن بیستم نشانگر میزان نکبتی است که الحاد به بار آورده است. الحاد این ایده را به میان آورد که از بین رفتن جنس بشر در هر جنگی در آینده یک ایدهٔ مطرح است و این همان نتیجه ای است که از الحاد انتظار می رفت.[1]

[1] https://en.wikipedia.org/wiki/There_are_no_atheists_in_foxholes

۳۲- چرا مسلمانان علی رغم دین توحیدی شان عقب مانده هستند و غرب بسیار پیشرفته است؟

پاسخ: این پرسش تمدن است!

چقدر پیامبران در مواجهه با این پرسش سختی کشیده اند.

و چه بسیار بودند پیروانی که به سبب همین قضیه از پیروی دست کشیدند.

زیرا پرسش تمدن، اصل کفر ملت ها در گذر دوران ها بوده است.

الله تعالی می‌فرماید

{وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا} ﴿۷۳﴾

{و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کافران به مؤمنان میگویند: کدامیک از [ما] دو گروه، جایگاه و مسکن بهتر، و مجلس و اجتماع نیکوتری دارد؟} (۷۳)

سورۀ مریم.

چون آیاتی که شامل حجت ها و براهینِ درستی دین است بر آنها خوانده شود، کافران به پیشرفته تر بودن امت های کافر استدلال می کنند.

(أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا).

{کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است؟}.

ابراهیم سکران - نویسنده و پژوهشگر - حفظه الله می گوید: «و یک قانون تاریخی تکراری است که شگفتی تأمل در آرشیو کهن آن پایان نمی پذیرد. مبغلان دین خداوند از آغاز نبوت ها تا همین لحظهٔ فعالیت اسلامی معاصر همواره در برابر «قدرتهای مادی» قرار گرفته اند که از آنان برتر بوده اند، و مردم را از پیروی وحی که با آنان بود باز داشته اند.

نگاهی به تجربهٔ پیامبران بینداز؛ خواهی دید که تقریبا همهٔ آنها تمثالی است ناطق از نبرد بین دعوتگران به «وحی الهی» و فتنهٔ «قدرت مادی»، و خواهی دید که به فتنه افتادن مردم در برابر قدرت مادی قلب آنها را تسخیر می کند و از گوش سپردن و تسلیم شدن در برابر وحی باز می دارد. و تلاشگران عرصهٔ دین را خواهی دید که از شگفت زدگی مردم و فتنهٔ آنان در برابر مظاهر مادی در رنج هستند. اولین رسول، نوح علیه السلام بود که قومش با گفتمانی مادی صریح به او گفتند:

{وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا} ﴿٢٧﴾

{نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد جز فرمایگان ما} (٢٧)

سورهٔ هود.

و پیامبر الله، موسی پا به عرصه نگذاشت مگر آنکه همان سریال طغیان قدرت مادی و غرور آن در برابر وحی تکرار شد.

{وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ} ﴿٨٨﴾

{و موسی گفت: پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای، پروردگارا تا [مردم را] از راه تو گمراه کنند} (٨٨)

سورۀ یونس.

و این وضعیت دربارۀ پیامبر ما محمد - صلی الله علیه وسلم - نیز امر جدیدی نبود، زیرا منکران نبوت او و وحیی که با او بود نیز برای رویگردانی شان به ضعف مادی او چنگ می زدند:

{وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ} ﴿٣١﴾

{و: چرا الله این قرآن [را به جای محمدِ فقیر و یتیم] بر یکی از دو مرد بزرگ در این دو شهر (مکه یا طائف) نازل نکرده است؟} (٣١)

سورۀ زخرف».

پایان سخن ابراهیم السکران.

بشر در طول دوران ها و در گذر دوران های انبیا با بلایی بزرگتر از فریفته شدن به قدرت مادی کافران مواجه نشده است.

در حالی که اساسا ارتباطی بین پیشرفت مادی و حق وجود ندارد.

زیرا پیشرفت یا پسرفت مادی ارتباطی به این ندارد که حق با چه کسی و باطل با چه کسی دیگر.

بنابراین فاضل و صالح بودن شخص الزاما به این معنا نیست که پیشرفته و متمدن هم باشد.

شاید کسی به تعالیم اسلام ملتزم باشد، اما فقیر و ساده باشد و برعکس.

چه بسیار بوده اند امت هایی که از نظر مادی پیشرفته بودند و دورترین مردم از شرع و دین و وحی الهی بودند.

{أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا} ﴿٩﴾

{آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است، آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند} (۹)

سورۀ روم.

پس پیشرفت مادی و ثروت معیاری بر صاحب حق بودن کسی نیست.

{فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ} ﴿٨٣﴾

{پس چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می گرفتند آنان را فروگرفت} (٨٣)

سورۀ غافر.

بنابراین پیشرفت مادی در ذات خود ستوده شده نیست، و همینطور ذاتا نکوهیده نیست، بلکه به اندازه ای که توسط وحی الهی تزکیه شده باشد، و به اندازۀ پیاده سازی دین در این تمدن، و به اندازه ای که از آن در راه دین سود برده شود، و به قدر استفاده از آن در سود رساندن به مردم و صلاح اوضاع آنان برای خشنودی الهی، ستوده می شود.

و این همان پیشرفت مطلوب است.

زیرا معیار حقیقی برتری میان انسان نه در پیشرفت مادی آنها بلکه بر اساس برتری در تقوا و نیکوکاری است، و پیشرفت مادی یک ابزار است نه هدف... وسیله ای برای خدمت رسانی و سود رساندن به مردم برای الله.

که این یک پیشرفت مادی مورد تایید وحی الهی و تنها پیشرفت مطلوب است.

و این همان استخلاف حقیقی در زمین است: استخلافی که بر اساس بندگی الله باشد، استخلاف تزکیهٔ ایمانی در همهٔ انحای زندگی:

{الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ ۗ وَلِلَّـهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ} ﴿٤١﴾

{همان کسانی که چون در زمین به آنها قدرت دهیم نماز را برپا دارند و زکات بدهند و به معروف امر کنند و از منکر باز بدارند و فرجام کارها به دست الله است} (۴۱)

سورهٔ حج.

و بدان که مسلمان اگر آنچه وظیفهٔ اوست را انجام دهد، الله اسباب هر خیر و سعادت و پیشرفتی در دنیا، و نجات در آخرت و بالا رفتن درجاتش در آخرت را برایش مهیا می سازد.

{وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا} ﴿٥٥﴾

{الله به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده که حتما آنان را در زمین جانشین [مشرکان] قرار می دهد، همانگونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [کافران و ستمگران] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و ترسشان

را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند} (۵۵)

سورۀ نور.

و هنگامی که مسلمانان دین خود را پیاده ساختند امامان دین و دنیا شدند.

و اسلام به دست آنان تمدنی را به بشریت ارائه کرد که ۱۲۰۰ سال ادامه یافت که طولانی ترین تمدنی است که توانسته بدون توقف این مدت را دوام آورد.

و اسلام بود که تمدن اسلامی را به وجود آورد.

و اینگونه تنها دینی است که توانسته یک تمدن به وجود آورد.

اما دیگر ادیان در حقیقت توسط تمدن های دیگر حمایت شدند.

برای مثال تمدن غربی مسیحیت را حمایت کرد و تمدن هند، آیین هندو را در آغوش گرفت و حمایت کرد.

اما تنها دینی که خودش یک تمدن به جود آورد، اسلام بود.

هنگامی که مسلمانان می دانستند وظیفه شان در قبال دینشان چیست، دنیا را از نظر مادی و روحی رهبری کردند.

و هنگامی که اسلام در سال ۱۴۵۳ میلادی به قسطنطنیه وارد شد، قرون تاریک میانه در اروپا پایان یافت.

و این یعنی پایان دورهٔ تاریکی - سال ۱۴۵۳ میلادی - همان سالی است که اسلام وارد اروپا شد.

و همین که اسلام به قلب اروپا وارد شد، نور علم در آن منتشر شد.

در کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا، بر سقف سالن اصلی کتابخانه دوایری رسم شده که نشان دهندهٔ منابع پیشرفت تمدن غرب است، و اسلام تنها دینی است که در آن دوایر هفتگانه از آن نام برده شده است.

اسلام تنها دینی است که از آن نام برده شده، آن هم در مجالی که خاص به علوم طبیعی است.

ISLAM: PHYSICS

در حالی که دیگر دوایر به نام کشورهاست و آنچه این سرزمین ها تقدیم کرده اند وابسته به پیشرفت ادبی یا هنری یا لغوی است!

پس اسلام علم را تقدیم بشریت کرده، و در طول ۷۰۰ سال زبان عربی به عنوان زبان بین المللی علوم بوده است.[1]

پس هرگاه مسلمانان دینشان را درست کنند، دنیایشان هم درست می شود.

[1] https://www.telegraph.co.uk/news/science/science-news/3323462/Science-Islams-forgotten-geniuses.html

پاسخ: انسان فطرتش چنین است که ذات خود را نمی شناسد و روحش آرام نمی شود و دلتنگی و تنهاییش انس نمی پذیرد مگر با عبادت الله.

{الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّـهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ اللَّـهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ} ﴿۲۸﴾

{همان کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان با یاد الله آرام می گیرد، بدانید که دلها با یاد الله آرام می گیرد} (۲۸)

سورۀ رعد.

دل با عبادت آرام می گیرد.

{وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۸﴾ وَاعْبُدْ رَبَّكَ}

{به راستی که ما می دانیم سینۀ تو از آنچه می گویند تنگ می شود. (۹۷)

پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش. (۹۸)

و پروردگارت را عبادت کن}

سورۀ حجر.

پروردگارت را عبادت کن، تا سینه ات آرام یابد.

برای همین دو رکعت نماز با خشوع و تدبر، چنان کاری با درون و روان انسان می کند که ساعت ها روان درمانی نمی کند.

زیرا آرامش روان انسان در عبادت است، و هر کس از یاد الله دور باشد سینه ای تنگ دارد، و او را می بینی که برای دنیا لَه لَه می زند، اما نه سیر می شود و نه آرام.

{وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا} ﴿١٢٤﴾

{و هرکس از یاد من روی بگرداند به راستی که زندگی تنگی دارد} (۱۲۴)

سورۀ طه.

و هر چه روزی و معیشت انسان وسیع باشد، اما بدون ایمان در تنگنای درونی زندگی می کند، و در مسابقه ای سخت با مجهول به سر می برد که هرگز به پایان نمی رسد، و او را همواره نگران می یابی.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «هر کس نگرانی اش دنیا باشد، الله کار او را پراکنده می سازد و فقرش را در برابر چشمانش قرار می دهد، حال آنکه از دنیا جز آنچه برایش نوشته شده به او نمی رسد، و هر کس نیتش آخرت باشد الله کار او را یکجا می سازد و بی نیازی اش را در دلش قرار می دهد، و دنیا ذلیل و خوار به سوی او خواهد آمد».[1]

[1] صحیح سنن ترمذی (۲۴۶۵).

عبادت، مسلمان را از ذلیل شدن برای دنیا می رهاند و او را آزاد می گرداند.

از این رو، مسلمانی که عبادت الله را به درستی انجام می دهد همان انسانی است که معنای زندگی و ارزش دنیا را دانسته است، و به هدف از وجود خود در این دنیا پی برده است، و دانسته که به این دنیا آمده تا امتحان شود و پروردگارش را چنانکه شایستهٔ اوست عبادت کند نه آنکه در نگرانی بی فایده ای زندگی کند. پروردگار ما سبحانه می فرماید:

{الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا} ﴿٢﴾

{همان ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید} (٢)

سورهٔ ملک.

٣۴ - مظاهر تسلیم شدن در برابر الله تعالی چیست؟ یا به بیان دیگر: چگونه می دانی که کاملا در برابر الله تسلیم هستی؟

پاسخ: نشانه های تسلیم بودن در برابر الله تعالی چهار چیز است:

اینکه در هر امر کوچک و بزرگی در زندگی ات، بندگی الله را به جای آوری. الله تعالی می فرماید:

{قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّـهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾}

{بگو: همانا نماز و ذبح من، برای الله پروردگار جهانیان است} (۱۶۲)

که شریکی برای او نیست و به آن امر شده ام و من نخستین مسلمانانم} (۱۶۳)

سورۀ انعام.

نمازم و دیگر عباداتم و زندگی ام و مرگم برای الله پروردگار جهانیان است. هر کاری که می کنم برای الله است، برای الله نماز می گزارم، برای الله از پدر و مادرم اطاعت می کنم، درس می خوانم و آموزش می بینم تا برای الله به مردم سود برسانم، و می خوابم تا قوی شوم و فردا بتوانم آنچه الله مرا به آن امر کرده انجام دهم.

این عبودیت الله در همۀ کارهاست، و این از مهمترین مظاهر و نشانه های تسلیم بودن در برابر الله است.

نشانۀ دوم تسلیم بودن کامل در برابر الله این است که: از هر آنچه الله تو را به آن امر کرده پیروی کنی، و از هر آنچه تو را از آن باز داشته دوری کنی. پروردگار ما سبحانه و تعالی می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ} ﴿٢٠﴾

{ای کسانی که ایمان آورده اید الله و پیامبرش را اطاعت کنید و در حالی که [سخنان او را] می شنوید از او روی گردانی نکنید} (۲۰)

سورۀ انفال.

و الله عزوجل می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً} ﴿۲۰۸﴾

{ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی [کاملا] به سِلم (اسلام و اطاعت الهی) در آیید} (۲۰۸)

سورۀ بقره

في السلم: یعنی در اسلام.

ادخُلوا في السلم كافة: یعنی به هر آنچه الله به آن امر کرده پایبندی کنید و از هر آنچه از آن نهی کرده دوری گزینید.

الله مرا به کاری امر کرده تا انجامش دهم... مرا از چیزی نهی کرده که انجامش ندهم، این همان تسلیم شدن کامل و گردن نهادن در برابر الله است.

نشانۀ سوم تسلیم شدن برای الله این است که: در برابر حاکم شدن شرع الله تسلیم باشیم، و به شریعت او خشنود باشیم و آن را بپذیریم.

همۀ تشریعات الهی را بپذیریم و مثلا مجازاتهایی را که خداوند مشروع کرده انکار نکنیم، بلکه باید به شرع الهی

راضی شویم. زیرا الله می داند چه چیز برای بندگانش بهتر است، و می داند که این مجازاتها عامل پاک شدن جامعه است: {آیا آنکه آفریده نمی داند حال آنکه باریک بین آگاه است} (۱۴) سورۀ ملک.

و الله سبحانه می فرماید:

{وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّـهِ حُكْمًا} ﴿٥٠﴾

{وچه کسی بهتر از الله داوری وحکم می کند} (۵۰)

سورۀ مائده.

پس الله است که می داند چه چیزی برای دنیا و آخرت مردم بهتر است.

و پیاده ساختن شریعت الهی مردم را پاک می سازد و باعث می شود در امن و امان زندگی کنند.

مردی که ادعا می کرد به الله و به آنچه بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نازل شده ایمان دارد به نزد کعب بن اشرف یهودی رفت تا در قضیه ای از قضایا برایش داوری کند، به جای آنکه به نزد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برود، زیرا می ترسید که پیامبر حکمی دهد که او آن را نپسندد، پس به نزد آن یهودی رفت به امید آنکه داوری او مورد پسندش باشد، پس این سخن الله تعالی نازل شد که:

{أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا} {٦٠}

{آیا ندیده ای کسانی را که ادعا می کنند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند [با این حال] می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعا فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند ولی شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دوری بکشاند} (۶۰)

سورۀ نساء.

پس اگر مسلمان هستی و تسلیم الله هستی باید به شرع او نیز پایبند باشی، و در برابر حکم الله تسلیم شوی حتی اگر حکم الهی بر خلاف هوای نفس و دلخواه تو باشد، نه آنکه شرع الله را ترک کنی و به نزد یهودی بروی تا او برای تو حکمی دهد که دوست داری.

و الله عزوجل در آیات بعدی می فرماید:

{و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند} (۶۴)

بنابراین الله پیامبران را نفرستاده که آنان را رها سازیم و به شرع دیگران عمل کنیم.

سپس الله عزوجل درسِ این واقعه را و وقایع شبیه آن را با آیه ای بسیار مهم به پایان می رساند که ضرورت سر فرو آوردن در برابر داوری شرع را بیان می کند، و می فرماید:

{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا} ﴿٦٥﴾

{نه؛ سوگند به پروردگارت [ای محمد] که آنان ایمان نمی آورند مگر اینکه در اختلافاتشان تو را داور قرار دهند و از داوری تو در دلِ خویش احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند} (۶۵)

سورۀ نساء. ناگزیر و قطعا باید در برابر شرع الله تسلیم بود، زیرا تسلیم در برابر شرع الله به معنای گردن نهادن به اسلام است!

اما نشانۀ چهارم برای تسلیم بودن در برابر الله تعالی، تسلیم بودن در برابر تقدیر های الهی است، زیرا هر آنچه الله سبحانه تقدیر نموده بنابر حکمت اوست و در نتیجه مسلمان در همۀ این تقدیر های الهی تسلیم او می شود، چه خیر باشد و چه شر.

اگر به مسلمان خوشی رسید شکر و می کند و اگر ناخوشی رسید صبر می کند.

اگر الله به تو غذای یا روزی نیکی یا خانۀ زیبایی یا موفقیت در تحصیل یا سلامت بدن یا خانوادۀ مهربانی داد، الله را شکر می گویی.

و اگر مسلمان دچار زیانی مانند بیماری یا فقر یا ترس یا بلا یا نگرانی شد، بر این ناخوشی صبر می کند و به الله استعانت می جوید، و این حال مسمانی است که در برابر پروردگار خود تسلیم است.

زیرا همه چیز به تقدیر الله عزوجل رخ می دهد: سلامتی و بیماری و ثروت و فقر... همه چیز به تقدیر و حکمت اوست، و بر مسلمان لازم است که به تقدیرهای الهی راضی باشد زیرا الله است که همهٔ اینها را مقدر ساخته است.

پروردگار ما سبحانه می فرماید:

{إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ} ﴿٤٩﴾

{ما هر چیزی را بنابر تقدیر [و اندازه گیری دقیقی] آفریده ایم} (۴۹)

سورهٔ قمر.

و الله تعالی می فرماید:

{قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّـهُ لَنَا} ﴿٥١﴾

{بگو جز آنچه الله برای ما نوشته به ما نخواهد رسید} (۵۱)

سورهٔ توبه.

جز آنچه الله برای ما مقدر ساخته، چیزی به ما نمی رسد.

و پروردگار گرامی می فرماید:

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ} ﴿١٤٥﴾

{و هیچ نفسی جز به اذن الله نمیرد} (۱۴۵)

سورۀ آل عمران.

اجل ها را الله مقدر ساخته است.

هر آنچه در این جهان رخ می دهد و هر ذره ای که در این هستی حرکت می کند و هر حادثه ای که رخ می دهد، بر اساس علم و مشیئت الهی و با تقدیر و حکمت و قدرت الله اتفاق می افتد.

پروردگار ما سبحانه می فرماید:

{ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا} ﴿٢﴾

{و همه چیز را آفرید و آن را مقدر نمود} (۲)

سورۀ فرقان.

پس او سبحانه و تعالی همه چیز را آفریده و هر چیز را مقدر ساخته، و هر چه بخواهد می شود و هر چه نخواهد نمی شود.

واز من به عنوان یک مسلمان خواسته شده که در برابر همۀ تقدیر های الله عزوجل تسلیم باشم.

و اینگونه انسان در برابر الله تسلیم خواهد بود [و مسلمان می شود].

اسلام دین الله برای همهٔ انسانهاست. الله تعالی می فرماید:

{إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّـهِ الْإِسْلَامُ} ﴿١٩﴾

{همانا دین [حق] نزد الله، اسلام است} (١٩)

سورهٔ آل عمران.

اسلام همان دینی است که الله دینی دیگر را جز آن نخواهد پذیرفت.

{وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ} ﴿٨٥﴾

{و هرکس دینی غیر از اسلام بجوید؛ الله هرگز از او نمی پذیرد، و او در آخرت از زیانکاران است} (٨٥)

سورهٔ آل عمران.

بنابراین بر همهٔ انسان واجب است که اسلام بیاورند.

زیرا در اسلام، نجات از آتش دوزخ و به دست آوردن خشنودی الهی و بهشت است.

و وارد شدن به اسلام از بزرگترین نعمت ها، و بلکه بزرگترین و مهم ترین چیز در وجود توست.

و اسلام در حقیقت یعنی بازگشت به فطرت و عقل.

و وارد شدن به اسلام امری است آسان و نیازمند هیچ مراسم و امور رسمی نیست، تنها همین لازم است که انسان شهادتین را به زبان آورد، و بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدًا رسول الله.

و اینگونه او مسلمان شده است.

سپس اسلام را عملی می کند.

و توصیه می کنم که هر کس بر اساس زبانش سایت اسلام هاوس را دنبال کند تا آنکه شخص تازه مسلمان بداند چگونه اسلام را عملی کند.

آدرس سایت: https://islamhouse.com/ar

فهرست

گریز از الحاد به سوی اسلام..... 2
معنای الحاد چیست؟ -۱ 10
ایرادی که از الحاد می گیرید چیست؟ -۲ 10
دلیل وجود خالق چیست؟ -۳ 12
معنای دلیل ایجاد چیست؟ -۴ 12
معنای دلیل عنایت و اِتقان چیست؟ -۵ 14
اما چرا انسان و دیگر موجودات زنده از موجودات ابتدایی بسیار ساده به وجود نیامده باشند؟ -۶ 18
چه مثال هایی را می توانید برای دلیل عنایت و اتقان بیاورید؟ -۷.. 21
برخی از ملحدها دلیل عنایت را مورد انتقاد قرار می دهند و می گویند در هستی چیزهایی هم هست که ایده آل نیست، مانند :بیماری ها و زلزله ها؟ -۸ 30
اما چه مانعی هست که یک سبب مادی جهان را به وجود آورده باشد؟ مثلا :یک تمدن پیشرفتهٔ دیگر؟ چرا حتما باید یک خدای ازلی باشد؟ -۹ 32
ما قوانین حاکم بر هستی را می شناسیم و سبب زلزله ها را به خوبی می دانیم، با این حال وقتی که قوانین را می دانیم چه نیازی به خالق داریم؟ -۱۰ 33
چه چیز مانع از آن می شود که تصادف منبع وجود این هستی باشد؟ -۱۱ 36
به ملحدی که می گوید هستی ازلی است چگونه پاسخ دهیم؟ -۱۲ .. 37
چرا قانون سببیت را دربارهٔ خالق به کار نمی بریم؟ یا به شکل دیگر :خالق را چه کسی خلق کرده است؟ -۱۳ 38
هستی بسیار بزرگ است؛ چگونه ما با این حجم بسیار ریز، مرکز این جهان بسیار عظیم هستیم؟ -۱۴ 39

۱۵- برخی از ملاحده می گویند :سیاره های بسیاری وجود دارند در نتیجه و بر اساس نظریهٔ احتمالات طبیعی است که سیاره ای با قابلیت حیات وجود داشته باشد ...آیا این استدلال درست است؟ 42
۱۶- چرا بیشتر از یک خالق ازلی وجود نداشته باشد؟ 46
۱۷- چرا دین؟ 47
۱۸- اما از کجا معلوم که این اخلاق نتیجهٔ فعل و انفعالات مغزی یا جامعه نباشد؟ 52
۱۹- بیش از هزار خدا در تمدن های روی زمین موجود است؛ چرا دقیقا باید به الله ایمان بیاوریم؟ 54
۲۰- اگر انسان کاری را انجام دهد که به آن نیازی ندرد این کارش عبث است !الله نیز به ما نیازی ندارد، پس چرا ما را آفریده؟..... 57
۲۱- چگونه الله را بشناسیم؟ 62
۲۲- اما ادیان بسیاری وجود دارد؛ چرا فقط اسلام؟ 68
۲۳- اسلام چیست؟ 69
۲۴- آیا پاسخ پرسش هایی که عقل ها را درمانده کرده در اسلام هست؟ از کجا آمده ایم؟ برای چه در این جهان هستیم؟ و به کجا می رویم؟ 72
۲۵- چگونه دانستی که محمد - صلی الله علیه وسلم - فرستاده ای از سوی الله است؟..... 73
۲۶- چگونه بدانم که از من خواسته شده تا به الله ایمان بیاورم؟ 87
۲۷- آیا ایمان به الله همراه با کفر به پیامبران کافی است؟ 91
۲۸- آیا کافر برای کارهای نیکش از الله اجر می برد؟ 93
۲۹- اگر اسلام دین حق است، این شبهات از کجا می آید؟ 95
۳۰- چرا الله شر را آفرید؟ یا به معنای دیگر :پاسخ مسلمان به »مسئلهٔ شر «چیست؟ 98
۳۱- آیا دین نقشی در رخ دادن جنگهای دینی که مدتها در زمین اتفاق می افتاد داشته است؟ 104

۳۲- چرا مسلمانان علی رغم دین توحیدی شان عقب مانده هستند و غرب بسیار پیشرفته است؟.....106
۳۳- ثمرات عبادت الله سبحانه و تعالی چیست؟.....114
۳۴- مظاهر تسلیم شدن در برابر الله تعالی چیست؟ یا به بیان دیگر: چگونه می دانی که کاملا در برابر الله تسلیم هستی؟.....116
در پایان !چگونه می توانم اسلام آورم؟.....124

fa211v1.0 - 03/09/2026